

دوستان مردم کیانند چه می خواهند و مشخصه های آنان کدامست ؟

در این مقاله ؛ مطالب زیر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و مستدل می شود :

✓ وخامت اقتصادی و هزینه های آن نتیجه بیش از سی سال حاکمیت ولایت فقیه و و اجرای سیاست های اقتصادی ؛ نظامی و پلیسی و سیاست خارجی آن است و مردم نمی بایست در طرح حذف سوبسید ها هزینه های آنرا بپردازند .

✓ پس از اوج گیری مبارزات دموکراتیک و آزادیخواهانه و سیاسی مردم در سال ۸۸ مبارزات اقتصادی در سال ۸۹ با مبارزات سیاسی پیوند خواهد خورد

✓ در سال ۸۹ یا حاکمیت می تواند با استقرار طرح حذف یارانه ها و به زنجیر کشیدن مردم برای تأمین نان روزانه ؛ و با مکمل آن سرکوب ؛ ترور و مرگ درمانی سالهای مدید حاکمیت خود را تضمین نماید و یا مردم با عدم پذیرش آن حاکمیت را به مرحله فروپاشی نزدیک تر خواهند کرد .

✓ با توجه به رشد و گسترش اعتراضات اجتماعی ؛ حاکمیت قادر به سرکوب مستقیم مردم نبوده و تنها راه حل برای حفظ پایه ها و نهادهای سیاسی و اقتصادی را ؛ انحراف مسیر مبارزات و تغییر برخی چهره های حکومتی و دادن برخی امتیازات بی ارزش می داند .

✓ انحراف از مبارزه در دو مرحله در برنامه قرار دارد . در مرحله اول با تغییر برخی چهره ها و مهره ها تلاش در حفظ نهادها و ساختارهای سیاسی موجود می باشد . در این طرح حاکمیت کل نظام ؛ اصلاح طلبان حکومت و سرمایه داری جهانی به رهبری آمریکا آنرا بعنوان گزینه اول مد نظر دارند (اساس سیاست آمریکا بر " تغییر رفتار رژیم " و "نه تغییر رژیم" است) .

✓ در صورت فروپاشی نهادها و ساختار و سازمان های سیاسی نظام حاکم توسط جنبش مردمی ؛ در گزینه دوم از گسترش تغییرات سیاسی به نهادها و ساختار های غارتگر و استثمارگرانه اقتصادی و تغییر وضعیت طبقاتی موجود ؛ به هر قیمتی جلوگیری نمایند. سرمایه داری درون و بیرون حاکمیت ؛ برخی اصلاح طلبان خارج از حکومت ؛ سلطنت طلبان و سرمایه داری جهانی در این برنامه ذینفع می باشند .

✓ رژیم های بنیاد گرای مذهبی آلترناتیو سرمایه داری جهانی برای مقابله با حکومت های ملی ؛ مترقی ؛ دموکراتیک و اجتماعی است ؛ سرمایه داری جهانی از قبیل حکومت های بنیاد گرا و مذهبی از جمله نظام ولایت فقیه ؛ هزاران میلیارد دلار در فروش تسلیحات نظامی و قراردادهای اقتصادی سود برده است

✓ پس از شکست اصلاحات اقتصادی در زمان رفسنجانی و نیز شکست اصلاحات سیاسی خاتمی ؛ از نظر حاکمیت ؛ حضور نظامیان مرحله لازم برای سرکوب و به شکست کشاندن خیزش مردم بود اما با توجه به مقاومت مردمی و هزینه های بالای احمدی نژاد برای رژیم ؛ بنا به گسترش شکاف های اجتماعی ؛ وی تا اتمام دوره ریاست جمهوری دوام نیاورده و جای خود را به جناح های عقلانی تری خواهد داد تا در ضمن انگیزه مبارزاتی و مقاومت بخش هایی از مردم فروکش کند .

✓ باند نظامی حاکم و احمدی نژاد که ماجراجوترین و بی هویت ترین جناح رژیم هستند پس از اجرای طرح حذف سوبسید ها و پس از سرکوب وحشیانه و آرام شدن تنش های اجتماعی موجود بزعم خود ؛ تاریخ مصرفشان به اتمام رسیده و توسط ولی فقیه همانند تفاله ای بدور انداخته خواهند شد. طرحی که مقدمات آن از هم اکنون در دستور کار هیأت رئیسه مجلس قرار گرفته است .

✓ راهکار برون رفت جناح نظامی از این مخمصه راه اندازی جنگ خارجی است و افزایش تنش های داخلی بصورت زودرس و سرکوب است . در عرصه خارجی بشدت هم اکنون در ایران ؛ عراق و لبنان در حال زمینه سازی است. باند احمدی نژاد گزینه حذف مخالفین خود در مجلس و دیگر

ارکان نظام را نیز از نظر دور نداشته اما قدرت اجرای آنرا ندارد. زیرا سر نخ ها در دست باند ولایت فقیه است و در هر خیزش این باند؛ افسارش کشیده و کنترل می شود.

✓ سیاست سرکوب و وحشیانه مردم در داخل و راه اندازی جنگ خارجی بعنوان ابزار سرکوب نظام ولایت فقیه جمهوری اسلامی که از روز اول جریان داشته؛ در هر صورت تداوم خواهد یافت

✓ توسعه می بایست با سیاست های ملی؛ دموکراتیک- اجتماعی و "انسان محور" بجای "سود محور" از طریق راهکارهای علمی؛ تخصصی و فنی پیگیری گردد؛ رفع کلیه نابرابری ها و تبعیض های جغرافیایی؛ جنسیتی؛ قومی؛ ملی؛ اقتصادی و طبقاتی می بایست با گسترش شوراهای مردمی در برنامه اجرایی قرار گیرد. تأمین کار؛ مسکن؛ نان برای همه آحاد کشور و بهداشت و آموزش رایگان از الزامات استقرار حکومت ملی- اجتماعی و توسعه "انسان محور" می باشد.

✓ افق؛ چشم انداز و آرمان های اجتماعی- انسانی ایران نوین؛ ویژگی ها؛ اهداف و استراتژی های؛ ساز و کارهای تکامل و توسعه می بایست تدوین شده و مورد پذیرش اقشار مختلف مردمی قرار گیرد.

✓ افق توسعه انسانی و ملی- اجتماعی می بایست به ایدئولوژی و آرمان طبقات تبدیل شده و بر اساس آن استراتژی ها و راهکارها؛ خط مشی ها و فرهنگ آن ایجاد گردد و بر این مبنا سازمان ها و تشکیلات چه در مرحله مبارزات برای سرنگونی رژیم ضد انسانی ولایت فقیه و چه در مرحله تشکیل حکومت و شوراهای نوین تدوین شود.

✓ بدون وجود تشکیلات با افق ها و سیاست های روشن و دموکراتیک و منش و روش مبارزه سراسری که امر مبارزه را با رژیم به پیش ببرد؛ تحولات پایه ای و مورد دلخواه مردم منجر نخواهد شد. و در این راستا اتحاد نیروهای مبارز و مردمی برای سرنگونی نظام ولایت فقیه مبارزه نمایند ضروری و مبرم می باشد

✓ مفهوم نقد بجای درک انکشاف و پیشبرد مبارزات اجتماعی و طبقاتی؛ با اختلاف و بحث در خصوص برداشت های شخصی و گروهی از کتب کلاسیک جایگزین شده؛ نتیجتاً "ترور؛ حذف؛ هتک حرمت و ... رقبا بجای طرح ریزی گسترش و تعمیق مبارزات اجتماعی باب شده است.

✓ بخش هایی از باصطلاح اپوزیسیون که در طبقات مختلف از جمله مدعیان منافع کارگران مورد بررسی قرار می گیرد؛ بدون داشتن هیچگونه طرح؛ چشم انداز؛ برنامه؛ استراتژی؛ راهکار عملی و تشکیلات؛ که تا کنون طرح نشده و نتیجتاً مورد قبول طبقه کارگر قرار نگرته است؛ چه رسد اجماع و پذیرش ملی و کلیه طبقات اجتماعی دیگر؛ این مدعیان؛ با ایجاد یک دکان فرقه گرایی تنها به تبلیغات و وعده های توخالی بدون ارائه هیچ راهکار معقول می پردازند و انجام هر کاری را به زمان موعود در وقت ظهور وعده می دهند؛ یعنی مبارزه نه امری در حال و مقطع کنونی بلکه در صورت شکل طبقه کارگر امری در آینده می باشد. در عرصه فکری راهکارهای ایده آلیستی و ذهنی گرایی را مبنای تحلیل خود قرار داده و از نظر عملی تنها آب به آسیاب حاکمیت ضد بشر می ریزند.

سال ۸۹ تلاقی مطالبات سیاسی و اقتصادی

دیگر هیچکس در میان طبقات و اقشار مختلف مردم؛ مخالفین نظام ولایت فقیه؛ اصلاح طلبان خارج و داخل حکومت و حتی خود حاکمیت؛ تردیدی در وجود بحران های عمیق اقتصادی - سیاسی - فرهنگی و اجتماعی موجود ندارند؛ بر همگان آشکار است که ناکارآمدی نظام ایدئولوژیک ولایت فقیه و حکومت سرمایه داری آن در تمامی عرصه های اقتصادی - سیاسی - ایدئولوژیک؛ آشکار و بی کفایتی و اثرات بشدت مخرب آن در طی بیش از سی سال عمر آن کاملاً" بر ملا شده و بقول معروف این کشتی به گِل نشسته است.

قوانین تحولات اجتماعی - سیاسی در کشورهای استبدادی و سرکوبگر سیاسی؛ عموماً" بر این روال بوده که؛ با توجه به عدم کارآمدی هر حکومت مستبد و ضد مردمی و با افزایش هزینه های آن؛ کاهش درآمدها و بهره وری اقتصادی و چرخه های بحران های اقتصادی و در یک کلام با ظهور آثار وخامت بار اقتصادی در زندگی روزمره مردم؛ ابتدا جنبش های سیاسی و دموکراتیک به طرح مطالبات خود به صحنه سیاسی - اجتماعی و فرهنگی گام می گذارند؛ زیرا این استبداد است که در جلوی صحنه در تقابل با مطالبات اجتماعی و اقتصادی قرار دارند و تضادهای طبقاتی در پشت استبداد حاکم مستور مانده اند. مطالبات سیاسی طرح شده؛ از نظر محتوای و بصورت نطفه و در درون خود؛ مطالبات اقتصادی را حمل می کنند و در واقع مطالبات اقتصادی؛ پایه همین جنبش سیاسی را تشکیل می دهد؛ اما پس از اوج گیری تنش های سیاسی با حاکمیت قدر قدرت و مستبد و به ذلت کشاندن و تضعیف قدرت سرکوبگر و مخدوش شدن مشروعیت و قدرت سرنیزه اش؛ و به چالش کشیده شدن موجودیت آن و از طرف دیگر زدوده شدن ترس و وحشتی که در مردم ریشه دوانیده است؛ یعنی ترس از جانب مردم به ترس در حکومت رخنه می کند؛ پس از این مرحله یعنی برآمد سیاسی؛ مطالبات اقتصادی از درون کارگران از عرصه های تولیدی تا عرصه های آموزشی و خدماتی از جمله معلمان؛ پرستاران و کارمندان و در نهایت سربازان و نظامیان به جنبش اعتراضی پیوسته و تیر خلاص از عرصه اقتصادی به حاکمیت سرکوبگر و ددمنش شلیک می شود. این روند را در جنبش مشروطه در حذف سلسله تبه کار قاجار و در دوره پهلوی در چندین مرحله از جمله دهه سی و سپس دهه پنجاه با انقلاب ۵۷ شاهد بوده ایم. فراموش نکرده ایم که اولین اعتصاب نفتگران قهرمان در اول آبانماه ۵۷ که بیش از یک سال از عمر جنبش در عرصه سیاسی گذشته بود با طرح مطالبات صنفی بوقوع پیوست؛ و پس از کسب پیروزی طی سه روز به سرکارهای خود باز گشتند و در کمتر از یک هفته با طرح مطالبات سیاسی مجدداً" به اعتصاب سراسری پیوستند و تا سرنگونی رژیم پهلوی تداوم یافت.

تئیدگی سیاست های خارجی و داخلی

در نظام حاکمیت ولایت فقیه یعنی حکومت فقههای بنیادگرای دینی که تداوم عمرش ملزم به عقب گرداندن تاریخ بشری و لذا با نابودی بسیاری از دست آوردهای مادی و معنوی انسان امروزی عجین است نیاز به بحران آفرینی؛ جنگ و سرکوب خونین؛ گسترش تنش؛ رعب؛ نا امنی در عرصه های زندگی اجتماعی؛ فرهنگی و اقتصادی؛ نفی آزادی های مدنی - اجتماعی؛ حقوق بشر؛ آزادی های دموکراتیک و تشکل های صنفی - سیاسی مردمی همراه است و با "مرگ و ترور درمانی" و بعبارت آیت الله های ریز و درشت از خمینی تا یزدی و خامنه ای و رفسنجانی با "نصر الرعب" (حکومت با وحشت و ترور) جزو ضروریات حاکمیت می باشد؛ سرکوب مستمر مردم در داخل و جنگ در خارج بعنوان سیاست لاینفک کارکرد رژیم بوده است و در سایه جنگ توانست پتانسیل مردم انقلاب کرده را به انحراف کشانده و مطالبات آنان را درنطفه خفه کند. تمامی سازمانهای مبارز و مخالف نظام جمهوری اسلامی را قلع و قمع و سرکوب نماید و با نسل کشی در میدان های اعدام و زندان ها و نیز

تنور جنگ خانمانسوز؛ حاکمیت خود را مستقر نماید. گرفتن سفارت آمریکا اولین اقدام عملی حاکمیت در راه اندازی جنگ در ایران بود و در یک تقسیم کار بین خمینی و کارگزارانش مقرر بود؛ در صورتیکه اشغال سفارت به اهداف جنجالی خود نیافت با سر و صدای کمتری؛ موضوع فیصله یابد؛ و در صورتیکه به موفقیت دست یافت خمینی هم وارد معرکه شود؛ تدوین سناریوی مسخره ای که خمینی در ابتدا از موضوع اشغال بی خبر بوده تنها خوشباوران را می تواند بفریبید؛ از دقت در اطلاعیه های خمینی پس از اشغال سفارت که اظهار می کند این انقلاب دومی بوده که اهمیت آن از انقلاب اول بیشتر بوده و در صورت حمله آمریکا کشورهای مسلمان از غرب آفریقا تا اندونزی آماده نبرد هستند و دیگر اظهارات وی؛ واقعیت درونی را موضوع برملا می کند. حاکمیت تنها در فضای بحران و جنگ توانست قانون اساسی و ضد بشری خود را به تصویب برساند سلسله مراتب نظام سیاسی خود اعم از ولایت فقیه؛ شورای نگهبان؛ خبره گان و مجمع تشخیص مصلحت و مجلس شورای اسلامی و غیره را مستقر نماید. اما سیاست های ترور درمانی و سرکوب و گسترش جنگ؛ تبعات خود در اقتصاد ملی و وضعیت معیشت مردم و زیر ساخت های اقتصادی در بلند مدت را با خود داشت و نتیجه آن قفل شدن کارکرد های بخش های اقتصادی یعنی کاهش سرمایه گذاری در تولید و زیر ساخت ها آن؛ نوسازی نشدن صنایع و کشاورزی؛ افزایش هزینه دستگاه های دولتی جهت سرکوب در حاکمیت ولایت فقیه و حکومت دینی بوده است.

پس از دو دهه تداوم سیاست های فوق؛ بخش های عقلانی تر رژیم که در دفتر مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری؛ بخش هایی از وزارت اطلاعات و مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار داشت؛ ضرورت تغییر سیاست از سرکوب خونین و مستقیم را به حکومت با کمی لبخند و اصلاحات سطحی و بی اثر سیاسی لازم دید و از اینرو طرح اصلاحات حکومتی به مرحله اجرا گذارده شد؛ طرح اصلاحات اقتصادی و حذف سوبسید ها در زمان رفسنجانی با واکنش؛ مقاومت و اعتراض مردمی که خوش باورانه در جنگی که تنها برای حاکمیت ولایت فقیه جمهوری اسلامی "نعمت بود" شرکت کرده بودند مواجه شد. لازم به یادآوری است که در ضرورت و فضایل جنگ در جهت کنده شدن انسان از وابستگی به زندگی و مادیات خمینی به مردم ایران بخصوص مرز نشینان که خانه و کاشانه خود را از دست داده بود تبریک گفته بود؛ جنگی که با خود؛ راه اندازی زردخانه های تسلیحاتی آمریکا و دیگر کشورهای بزرگ و قرار دادهای کلان اقتصادی؛ سوده های هزاران میلیارد دلاری با خود همراه بود. برای کشور ما جز خانه خرابی و نابودی زیر ساخت های اقتصادی و اجتماعی و گسترش فقر و بی خانمانی به همراه نداشت.

خمینی قبل از پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷ وعده جنگ با اسرائیل و برخی کشورهای منطقه را داده بود و پس از حاکمیتش؛ برای حذف و نابودی مطالبات مختلف اقتصادی - اجتماعی مردم و حذف آزادی های سیاسی؛ فرهنگی و اجتماعی که مردم بخاطر آنها پا به عرصه انقلاب گذاشته بودند و همچنین برای سرکوب مبارزان و آزادیخواهان و راه انداختن یک نسل کشی؛ راهی جز راه اندازی جنگ خارجی نداشت و لذا با حماقت حزب بعث و راه اندازی آن خمینی جنگ را نعمت دانست و از پذیرش پیشنهاد آتش بس که از روز پنجم جنگ توسط حاکمیت عراق و سپس تمامی نهادهای بین المللی از جمله کشورهای غیر متعهد؛ کشورهای عضو کنفرانس اسلامی؛ اتحادیه عرب؛ سران آفریقا؛ پادریانی الجزایر و یاسر عرفات و غیره همراه با پرداخت خسارت مطرح شد مخالفت کرد و آنرا هشت سال ادامه داد. خمینی رسماً اظهار کرد که "اگر آتش بس را بپذیریم مردم ایران هیچ؛ جواب مردم عراق را چه بدهیم" و البته امروزه رژیم جواب مردم عراق را با گسیل کردن بیش از پنجاه هزار نیروی قدس به عراق؛ آموزش و تسلیح تروریسم و علم کردن پاسدار مزدور نوری مالکی که در ایران آموزش کشتار و مرگ دیده است و باعث جنایات بیشماری در عراق شده که بسیار فراتر از جنایات و سرکوب حکومت بعث می باشد داده است. درست مشابه جنایت و توحش حکومت ولایت

فقیه که در مقایسه با زمان رژیم پهلوی ابعادی بغایت وحشیانه تری داشت؛ و صد البته منافع استراتژیک آمریکا در تسلط بر نفت خاورمیانه در این میان با منافع ایران و حزب الدعوه و سپاه بدر در عراق همخوانی داشته است.

طرح سیاست خارجی رژیم بدین منظور است که مشخص شود سیاست خارجی بخشی از سیاست جنایتکارانه رژیم بوده و نباید نسبت به آن غافل بود؛ همانطور که هزینه میلیاردها تسلیحات هسته ای نیز فقط برای حفظ و تداوم حاکمیت خود و محکم کردن زنجیر اسارت بر گردن مردم آزاده و مبارز خواهد بود. در صورت شکست سیاست خارجی؛ فروپاشی درونی آن شتابی افزون پیدا خواهد کرد و بلعکس تضعیف رژیم در داخل شکست سیاست های خارجی وی را بدنبال خواهد داشت و در مجموع این بساط ننگ و نکبت بنام حکومت ولایت فقیه به زباله دانی تاریخ ریخته خواهد شد.

مردم زیر بار شکست سیاست های نظام ولی فقیه

همانطور که مطرح گردید اصلاحات اقتصادی رفسنجانی و حذف سوبسیدها در سالهای ۶۸-۷۶ با موج مقاومت مردمی که تازه از بار جنگ خلاص شده بودند مواجه و با برکناری مسئولین مربوطه؛ اصلاحات اقتصادی نیمه کاره رها گردید؛ و سید خندان خاتمی پرچمدار اصلاحات سیاسی برای حفظ حاکمیت نظام ولایت فقیه گردید اما اصلاحاتی که قرار بود منجر به اصلاحات سطحی و بی رنگ سیاسی و سپس اقتصادی شود خود در برآمد موج آزادیخواهی مردم در فضای بوجود آمده زمین گیر شد و متعاقب آن مطالبات صنفی و اقتصادی کارگران و اقشار حقوق بگیر حاکمیت را مجبور به روی کار آوردن حکومت نظامی کرد؛ و کادریهای نظامی و امنیتی خود را که از بی هویت ترین و ماجراجوترن عناصرش بودند را در رأس قوه مجریه قرار داد.

در مجموع بن بست های موجود سال ۸۸ را تبدیل به برآمد اعتراضات و تظاهرات سیاسی نمود که خود باعث کاهش مشروعیت؛ فرسوده و ریزش نیروهای رژیم و قفل شدن بیشتر کارکردهای اقتصادی گردید. در سال ۱۳۸۹ قرار است نظام ولایت؛ بار ناکارآمدی اقتصادی؛ ماجراجویی های سیاسی و نظامی و سرکوب خونین داخلی و حذف کلیه آزادی های اجتماعی و مدنی و حقوق بشری در طول بیش از سی سال حاکمیتش را به دوش مردم بگذارد. و حاضر نیست سر سوزنی از قدرت جهنمی خود را بکاهد و امتیازات دموکراتیک و آزادی سیاسی و اجتماعی و حقوق مردم را به آنان واگذار کند. همان نقشی را که راه اندازی جنگ در ابتدای حاکمیت ولایت فقها داشت اینک طرح حذف سوبسیدها و آجر کردن نان و اسیر کردن مردم در این عرصه می تواند سال های مدیدی بر عمر نکبت بار جمهوری اسلامی بیفزاید.

کاهش تولید؛ تخریب زیر ساخت های اقتصادی؛ کاهش میزان سرمایه گذاری تا حد صفر در بخش های صنعت و کشاورزی؛ تجارت محور کردن اقتصاد ایران؛ افزایش هزینه های کلان و سرسام آور نظامی - پلیسی و امنیتی؛ صدور تروریسم و جنگ در منطقه و هر مکان مستعد بحران؛ بخشش های بیکران به حکومت های فاسد و دیکتاتوری برای جلب حمایت بین المللی؛ افزایش پایه پولی و افزایش نقدینگی در کشور؛ کاهش بهره وری و کاهش برابری ارزش ریال در برابر ارزهای خارجی؛ ورشکستگی بنگاههای تولیدی و اقتصادی؛ افزایش ضریب جینی یعنی گسترش فاصله طبقاتی؛ بطوریکه میزان فاصله طبقاتی از هر کشور سرمایه داری نیز وخیم تر شده است اینها همه اموری؛ جز نتایج عملکرد سیاست های رژیم نبوده است و سؤال اینست که حال چرا مردم باید هزینه این سیاستها را بپردازند. واضح است که اگر حاکمیت ولایت فقیه همین امروز از بلند پروازیها منطقه ای و جهانی صدور ترور و نکبت دست برداشته و بحای هزینه های تسلیحاتی و تجهیزات نظامی و پلیسی و امنیتی و سرکوبی مردم؛ در منابع صنعتی و کشاورزی سرمایه گذاری نماید وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم ایران بدون حذف سوبسیدها بسیار بهبود خواهد یافت.

حاکمیت ولایت فقیه آنچنان مست غارت و چپاول درآمدهای نفتی و دسترنج مردم به حساب شخصی خود شد که با ۱۴۰۰ میلیارد دلار حاصل از فروش نفت هم اکنون وارث اقتصاد ورشکسته و فلاک باری شده ایم و این دوره مقطعی است که دهها کشور در منطقه و جهان گام های بلندی در توسعه انسانی و اقتصادی خود برداشته و شاخص های بهداشتی ؛ آموزش ؛ سلامت ؛ در آمد سرانه خود را بالا برده اند و بیش از دو میلیارد نفر از مردم جهان طی این سی سال از خط فقر نجات پیدا کرده اند . رژیم آنقدر درنده خویی ؛ بی آبرویی و غارت را در خود دارد که پس از بیش از سی سال حکومت سیاه و ننگین مصوب نموده که هزینه های ناکارآمدی خود را ؛ یکجا بر دوش مردم و بحساب آنها بگذارد و با تحمیل فقر و گرسنگی و درگیر کردن مردم در تأمین فقط نان روزانه خود آنها را از فکر و ایجاد تشکیلات و سازمان صنفی و سیاسی باز داشته و سالهای مدیدی به حاکمیت ننگین و سیاه خود ادامه دهد . و لذا مردم می بایست به اقدامات متقابل و تعرضی به رژیم دست زده و سیاست حذف یارانه ها را با شکست مواجه نمایند تا در این مرحله زورآزمایی نوین رژیم را ناکام بگذارند .

جنب و جوش مجدد سران اصلاحات

با سیاست قدرت گرفتن باند نظامی و احمدی نژاد ؛ مقاومت در مقابل نظام ولایت فقیه از حد و تصور دست اندرکاران بیرون رفت و لذا بجای تحکیم جمهوری اسلامی ؛ پایه های آن متزلزل شد بطوریکه در تظاهرات عاشورا با توجه به سرریز قهر مردمی که خواهان سرنگونی هستند ؛ رژیم به رعشه مرگ افتاد و با توجه به محدودیت فکری و سیاسی نظامیان که در حل بحران ها تنها بر فشار گاز سرکوب اضافه می کنند هزینه این جناح برای نظام حاکم افزایش یافته و باند ولی فقیه در اولین فرصت مناسب و کاهش تنش ها ؛ خود را از دست آنان خلاص خواهد کرد و ولی فقیه دستور این جابجایی را به هیأت رئیسه مجلس صادر کرده است ؛ عملکرد باند نظامی حتی اعتراض دیگر جناح ها و افراد جنایت پیشه ی اصولگرا نیز بدنبال داشته است مزدوران مشکوک و جنایتکار لاریجانی ها ؛ باند مجمع تشخیص مصلحت نظام و تا حتی شاهنشاه استان خراسان آیت الله واعظ طبسی که خوانخوارتر و سفاک تر و غارتگر تر از وی استان خراسان کمتر بخود دیده نیز به فغان آمده و لذا ولی فقیه مسلمین پس از اجرای طرح حذف یارانه ها و رشد و گسترش اعتراضات اجتماعی بی کفایتی وی را از مجلس گرفته تا تمام کاسه کوسه های دوران سی ساله را بر سر وی بشکند و همین نظام و با عملکرد تا کنونی به عمر ننگین خود ادامه دهد . و البته باند نظامی - امنیتی وی همچنان زیر عبای رهبر به مسئولیت ها و مأموریت های جدیدی گسیل خواهند شد و شخص احمدی نژاد نیز پاداش خوش رقصی ها ؛ بی پرنسیبی ها و دلچک بازی های خود را دریافت خواهد داشت .

باند احمدی نژاد نیز که دست طرف مقابل را خوانده تلاش در برهم زدن بازی از طریق ماجراجویی خارجی در راه اندازی جنگ در ایران ؛ عراق و لبنان می کند ؛ رجز خوانی های وی به آمریکا ؛ دیگر از محدوده دستگاه دیپلماتیک خارج شده ؛ و ذهنیت لختی گری یک چاله میدونی را تداعی می کند و در عراق نوری مالکی نیز به اشاره ولایت ؛ انتخاباتی را که توسط دستگاه خودش برگزار شده را متغلبانه دانسته و قصد بر پایی جنگ در عراق را دارد . باند احمدی نژاد از طرف دیگر برای حذف رقبای خود در مجلس و مصحلت نظام و غیرو خیز بر می دارد که توسط ولی فقیه و اعوان و انصار افسارش کشیده شده و سر جایش نشانده می شود .

انحراف جنبش مردم تنها راه برون رفت نظام از بحران

گسترده گی و عمق جنبش به مراحل رسیده که حاکمیت بطور مستقیم و رو در رو قادر به سرکوب آن نخواهد شد و لذا تنها راه حذف و نابودی جنبش ؛ ایجاد انحراف و اختلاف و بخش بخش کردن آن است و در این راستا است که تغییر چهره ها و مهره ها برای حفظ نظام و نهادهای آن در برنامه حاکمیت قرار گرفته است و طرح استیضاح احمدی نژاد توسط مجلس در فرصتی مناسب در برنامه است . آگاهی از طرح و برنامه ولی فقیه

در حذف باند احمدی نژاد باعث شده که به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی که از ترس خیزش مردم و فشار جناح رقیب عرصه را خالی کرده و تلاش نمودند جنبش را در ۲۲ بهمن ماه در مقابل ولی فقیه قربانی کنند و بجای پافشاری در مطالبات مردم به فحاشی به سازمان ها و جریانات مبارز ضد حاکمیت پرداختند تا سر سپردگی خود را به ولی فقیه و باند حاکم نشان دهند؛ هم اکنون مجدداً به صحنه سیاسی بازگشتند و برای سالگرد ۲۲ خرداد اعلام راهپیمایی کرده اند اما فراموش نکردند که مجدداً "اعلام کنند؛ که هدف آنان حفظ نظام ولایت فقیه است. در صورت حضور جناح های معقول تر در قوه مجریه؛ راه برای حضور مجدد اصلاح طلبان حکومتی باز شده و بقول خامنه ای اصلاح طلبان و اصول گرایان همانند دو بال پرواز جمهوری اسلامی ضروری هستند مهندس باهنر نایب رئیس مجلس سر سپرده ولی فقیه؛ حذف اصلاح طلبان از حکومت را غیر ممکن می داند و لذا تلاش جناح اصلاح طلب حکومتی و بخش عقلانی حاکمیت؛ تلاش در تغییر برخی چهره ها و حفظ نهاد ها؛ ساختارها و سازمان های حکومتی را دارند و در این راستا سرمایه داران وابسته به رژیم و سرمایه جهانی و کشورهای سرمایه داری در این هدف مشترک خواهند بود سرمایه داری جهانی و در رأس آن آمریکا همانند سی سال گذشته که از نظام ارتجاعی ولایت فقیه سود برده و حتی کشور عراق را نیز به ولی فقیه هدیه کرد کماکان هزاران میلیارد دلار از فروش تسلیحات نظامی و قراردادهای اقتصادی و نیز واردات نفت خام ارزان سود خواهد برد. لذا از این طرح حمایت کرده و به هدف خود که تغییر رفتار رژیم است دست خواهد یافت.

در صورت رشد تحولات جنبش مردم ایران و گسترش مطالبات تاریخی و دموکراتیک و اجتماعی مردم در برقراری آزادی های سیاسی؛ طرح و گزینه بعدی دشمنان مردم برای حفظ پایه های طبقاتی و اقتصادی نظام ولایت فقیه؛ محدود کردن تحولات در ساختارها و نهادهای سیاسی و جلوگیری از رسوخ تغییرات و تحولات به عرصه اقتصادی است و آنگاه جناح های سرمایه داری همین نظام ولایت فقیه و نیز برخی بعنوان اصلاح طلبان داخل و خارج؛ بهمراه بخشی هایی از روشنفکران خود فروخته به سرمایه داری جهانی که در مصادر دانشگاهی نیز جا باز کرده و ایده های آنان توسط VOA و بطور بسیار زیرکانه و استادانه تر توسط BBC منتشر می شود متحد خواهند شد زیرا این رسانه ها تا حدود بسیار زیادی قادر به سوزن سازی در فضای ملی ایران می باشند بالخصوص جناح انگلیسی ریشه دار تر بوده و با تار و پود اجتماعی - اقتصادی جامعه ایرانی آشنایی بیشتر و مؤثر تری دارند و همواره برای رژیم ولایت فقیه خوراک و کمک تبلیغاتی بوده و درضمن به چشم مردم خاک می پاشند؛ اینان بطور همزمان سازمان های مردمی و مبارز را زیر ضرب می گیرند زیرا یک اقتصاد ملی - اجتماعی با رشد و گسترش پایه های صنعتی و کشاورزی با رویکرد ملی و انسان محور کل منافع نا مشروع آنان را زیر ضرب خواهد برد؛ و لذا بطور جدی از تحولات و اصلاحات پایه ای اقتصادی و شکل گیری چنین وضعیتی جلوگیری خواهند کرد و تلاش می کنند از گسترش پایه های صنعت و خدمات مورد نیاز انسان جلوگیری کنند؛ تا با اقتصاد تک محصولی نفت همچنان صادر کننده نفت خام و وارد کننده محصولات آنان باشیم و شکل گیری یک مدل اقتصادی ملی - اجتماعی و انسان محور؛ در کنار نظام سرمایه داری جهانی و به اصطلاح بازار آزاد و بردگی انسان در مقابل کالا؛ برای آنان قابل پذیرش نخواهد بود؛ زیرا ساختار فعلی جهانی؛ همان سر ریز شدن تمام مازاد اقتصادی و منابع به داخل کشورهای پیشرفته صنعتی بوده و منافع استراتژیک آنان و تطمیع طبقه کارگر و زحمتکش در کشورهای مادر را برآورده می کند

اقدامات آنان تا کنون در حمایت از شاهان و سلسله تبه کار قاجار؛ به شکست کشاندن مشروطه؛ کودتا بر علیه حکومت ملی دکتر مصدق؛ حمایت از رژیم ضد ملی پهلوی و سپس توافق و ساخت و پاخت با برقراری حکومت دینی ولایت فقیه خمینی با تصویب در کنفرانس گوادولوپ متشکل از کشورهای آمریکا؛ انگلیس؛ فرانسه و آلمان و تأیید استقرار حکومت دینی به رهبری خمینی را دادند و آمریکا ژنرال هایزر را برای اقناع سران ارتش شاه در حمایت از روحانیون به ایران فرستاد. توافقات آنان با حکومت دینی در تعهد برقراری جریان نفت و حذف مبارزین و

سوسیالیست ها توسط حکومت دینی ؛ حفظ نهادهای پلیسی - امنیتی و سپس ادغام ساواک جهنمی شاه و بخصوص بخش ضد جاسوسی آن بادستگاه اطلاعات خمینی و کشتار و قلع و قمع مبارزین و سرکوب مردم پیاخته از قبل ؛ انجام شده بود .

حکومت های دینی و بنیاد گرا ابزار سرکوب آمریکا و سرمایه داری جهانی بر علیه حکومت های ملی و مترقی و احزاب و سازمان های مترقی بوده است و حتی بر پایی رژیم های بنیاد گرا باعث ایجاد ترس و وحشت از هر تحول و تغییر و انقلابی در بین مردم دیگر کشورها شده تا مردم به حکومت های متحد سرمایه داری رضایت دهند زیرا بعینه مشاهده کرده اند که جایگزین حکومت شاه بعنوان حکومت عرفی سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه ؛ رژیم ولایت فقیه خمینی بود که جنایات و سببیتش با رژیم قبل قابل مقایسه نبوده و به اصطلاح قائم مقام ولی فقیه ؛ جنایات حکومت اسلامی روی رژیم شاه را سفید کرد و بهمین سیاق حکومت مالکی و حزب الدعوه و سپاه بدر جنایاتی به مراتب وحشیانه و غیر قابل مقایسه با حزب بعث در عراق مرتکب گردیدند ..

نتیجه گیری : بن بست های حاکمیت در تمامی عرصه های اقتصادی ؛ سیاسی ؛ اجتماعی و فرهنگی به چنان ابعادی رسیده است که حاکمیت بر خلاف سال های ۵۹ تا ۶۷ قادر نیست با مرگ درمانی و کشتار وحشیانه همانند آن سال ها مردم را به عقب رانده و سکوت قبرستانی را حاکم کند و لذا تنها راه حل برای تداوم حاکمیت ننگین خود را در انحراف جنبش از مطالبات و خواسته های اساسی خود می بینند . تا بتوانند نهادهای سرکوب و انحصار سیاسی خود را حفظ کنند و همچنان بر سر سفره غارت و چپاول منابع عمومی ملت ایران بنشینند . علاوه بر غارت در آمد نفتی ؛ میزان سود حاصله از صادرات و واردات قانونی و غیر قانونی و نیز استفاده وسیع از میلیاردها دلار بنیادهای تحت نظر ولی فقیه ؛ درآمد اوقاف و اماکن زیارتی و سیاحتی و کسب فوق سود از دسترنج کارگران واحد های تولیدی و خدماتی تحت پوشش همه ارقامی نجومی اند که به کیسه حکومت و سرمایه داران داخلی و خارجی سرازیر شده است . ولذا مطالبات پایه ای و تاریخی مردم ایران و نیز الزامات یک زندگی انسانی و دنیای بهتر را در شاخص های زیر مطرح می کنیم :

معیارهای سنجش دوستان مردم :

با بررسی مطالبات تاریخی مردم ایران طی بیش از یکصد سال اخیر و از زمان انقلاب مشروطه تا کنون و نیز الزاماتی که در کلیه عرصه های سیاسی - اقتصادی ؛ فرهنگی و اجتماعی برای توسعه و تکامل همه جانبه و پایدار ضروری است می توان الزامات و ضرورت های تحقق اهدافی که برای تاریخ امروز و فردای ایران مورد نیاز است مطالبات زیر را بیان کرد

* انتخاب مستقیم کلیه ارکان سیاسی و اداری حکومت و پاسخگو بودن کلیه ارکان حکومتی در برابر مردم و قانون ؛ اداره کردن ارکان سیاسی و اداری ؛ فرهنگی اقتصادی ؛ اجتماعی و همچنین مناطق جغرافیایی از طریق نظام شورائی با رویکرد های تخصصی و فنی

* بر قراری عدالت اجتماعی و اقتصادی در تأمین کار و مسکن و نان برای کلیه آحاد کشور و همچنین برقراری آموزش و بهداشت رایگان در سراسر کشور ؛ تأمین زندگی افراد کمتر از ۱۸ سال از مواهب زندگی و امکان رشد و توسعه کامل انسانی

* نفی کلیه تبعیض های جنسیتی ؛ مذهبی ؛ قومی و ملی و جدائی مذهب از دولت و برقراری حقوق کلیه آحاد کشور و طرح ریزی برای رفع کلیه نابرابری های جغرافیایی و منطقه ای و گسترش صنعت ؛ کشاورزی و خدمات در سراسر روستا و شهر ها و اجتماعی شدن کار خانگی و آزادی زنان از تقسیم کار دوران برده داری

* سرمایه گذاری و گسترش تولید در تمامی جغرافیای ایران در شهرها و روستاها و امکان کار و تولید در تمامی مناطق

* آزادی احزاب و سازمان های سیاسی و تشکل های صنفی و شوراهای مردمی و همچنین آزادی مطبوعات ؛ اعتصاب و بیان و نفی مجرمیت برای

امور سیاسی

* تشکیل دادگاههای صالحه و بیطرف داخلی و بین المللی رسیدگی به تمام جنایات ؛ اعدام ها ؛ شکنجه ها و حدهای شرعی رژیم ولایت فقیه بر علیه تمامی مردم ایران اعم از سیاسی و عادی و محکومیت آمران و عاملان آنها طی بیش از سی سال حاکمیت آن .

* تشکیل مراکز تخصصی و زیر گروههای مربوطه از اساتید تمامی رشته های علوم اجتماعی ؛ اقتصادی ؛ وکلاء ؛ محققین و مراجع صالحه در

خصوص

۱- نقد و بررسی و ارزیابی عملکرد حاکمیت های مستقر در ایران در ابعاد سیاست خارجی از منظر منافع ملی مردم ایران ؛ بررسی سیاست های اقتصادی ؛ فرهنگی و اجتماعی آنان و همچنین جریانات مؤثر در این امور برای قضاوت و آگاهی و تجربیات تاریخی مردم ایران (بخصوص امور مهم و کلیدی از قبیل تسخیر سفارت آمریکا ؛ هشت سال جنگ و نیز سیاست صدور جنگ در منطقه و کشورهای بحران زده)

۲- بررسی میزان غارت ؛ حیف و میل و اتلاف و سوء مدیریت ها در منابع اقتصادی و سرمایه های ملی و عمومی و درآمدهای حاصل از فروش

نفت به میزان ۱۴۰۰ میلیارد دلار و درآمدهای صدور مواد خام

* حفظ محیط زیست بعنوان یک وظیفه اساسی اجتماعی

و لذا هر گونه مدعیان حمایت از حقوق و منافع انسانی مردم ایران در داخل و خارج از کشور در بین اصلاح طلبان حکومتی و یا برانداز می بایست موضع خود نسبت به مطالبات تاریخ و انسانی مردم ایران را روشن کرده و راهکارها و برنامه عملی و اجرایی خود ؛ استراتژی ها و راهبردهای خود را بطور واضح و شفاف ؛ دقیق و علمی بیان نمایند . تنها مدعی حقوق مردم و یا بیان چند هدف خوب بعنوان اثبات همگامی با مردم ایران بیانگر و اثبات کننده هیچ چیز نیست بلکه تدوین راهکارهای و راهبردها و نیز اقدامات مورد نیاز عملی برای تحقق اهداف مردم و بالخص بیکاران ؛ کارگران و زحمتکشان و حقوق بگیران ؛ معلمان ؛ پرستارن و کارمندان از الزامات واقعی دستیابی مردم به اهداف خود می باشد . وقتی گروهی مدعی ایجاد کار برای همه آحاد کشور می شود صرف ادعا مشخصه هیچ چیز نیست بلکه راهکار و ساز و کارهای رفع بیکاری و منابع سرمایه گذاری برای ایجاد اشتغال را نیز می بایست روشن نماید .

در ضمن هر جریانی که تلاش نماید مطالبات واقعی مردم ندیده گرفته و یا آنرا در پای مصالح حاکمیت و یا مصالح گروهی خاص نادیده بگیرد جز دشمنی با مردم و ممانعت از دسترسی به مطالبات برحقشان نخواهد بود .

ضرورت تدوین اهداف و ایدئولوژی حکومت ملی- اجتماعی و انسان محور :

مبارزه و پیشبرد آن در سطوح اجتماعی و بالخص ملی ؛ بدون تدوین افق ؛ چشم انداز ؛ آرمان و اهداف اساسی ممکن نیست . آنها می بایست بعنوان چهارچوب اولیه تدوین و برای اظهار نظر و بررسی همه انسان هایی که از تحمل وضع موجود به تنگ آمده و برای تغییر و تحول بسمت

نظام مطلوب گام برمی دارند ارائه شود و پس از بحث و بررسی و اظهار نظر و حتی تغییرات لازمه بعنوان منشور مورد اجماع پذیرفته شود؛ زیرا انسان ها تنها برای تغییر از وضعیت موجود و دستیابی به "وضعیت مطلوب؛ دنیای بهتر و انسانی" که مورد پذیرش و امعان نظر آنان قرار گرفته باشد؛ حاضر به فداکاری و از دست دادن موقعیت فعلی خود می شوند. و تعامل برای منشور مشترک اجتماعی نه در سکون که در حرکت و مبارزه و اقدام برای تغییر تحقق می یابد

پس از تعیین و اجماع در چشم انداز؛ اهداف و استراتژی ها؛ چارچوب ها و ساختار زندگی نوین می بایست تعریف شده؛ نهادها و سازمان های مورد نیاز برای تحقق چنان آرمان ها و اهدافی طرح ریزی شود. رفتار و منش مطلوب از همین امروز در مناسبات و سازمان های نوین مبارزه می بایست محقق شود. و سپس الزامات تحقق اهداف؛ در یک حکومت ملی - اجتماعی و انسان محور می بایست مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. در یک حکومت انسانی و دموکراتیک طرح ریزی شوراها در محل کار و زندگی یک ضرورت اساسی و پایه ای است؛ حق تشکل های صنفی و سیاسی و حق آزادی احزاب و سازمان های سیاسی جزو ضروریات دستیابی به اهداف است. حق بهره وری هر کس از کارش و ممانعت از استثمار و بهره کشی می بایست در جامعه نهادینه شود؛ در غیر اینصورت و در صورت وجود استثمار و بهره کشی و با جمع شدن بی رویه ثروت و امکانات؛ ایجاد فاصله طبقاتی نهادینه شده و متعاقب آن فقر و فلاکت در جامعه گسترش می یابد؛ قدرت در دست کسی خواهد بود که ارتباطات جمعی؛ ثروت؛ دادگاهها؛ رادیو و تلویزیون و نشریات و اسلحه و امکانات و تجهیزات را در دست دارد و لذا تحولات مورد نظر در عرصه سیاسی می بایست در عرصه اقتصادی هم "ما به ازاء خود" را ایجاد نماید.

اگر قرار شود کار منشأ خلاقیت و شکوفایی و رشد توانایی های انسانی باشد و زندگی انسان در کار متبلور شود با کاری که از ترس از گرسنگی و مرگ و اجبار باشد تفاوت اساسی و ماهوی دارد و دو موضوع متضادی را تشکیل می دهند در صورت اول؛ کار زندگی و تفریح و گسترش ابعاد انسانی است در صورت دوم زندگی از وقتی آغاز می شود که ساعت کار خاتمه یافته باشد در حالت اول کار درک هستی انسان و حالت دوم کار مایه از خود بیگانگی است زیرا موظف به انجام وظایف ساده و تکراری است که بوی محول شده؛ و نسبت به شرایط و مقررات و قوانین کار؛ نسبت به جریان تأمین منابع و فرآیند آن و مصرف ارزش اضافی حاصله هیچگونه دخالت و آگاهی ندارد و در واقع از وی بمتابه یک ماشین مکانیکی استفاده می شود. آزادی های دموکراتیک و سیاسی و هنری و آموزشی در صورت اول پایدار و نهادینه می شود؛ علم در جهت زندگی بهتر انسانی و نه در خدمت افزایش و تراکم سرمایه در دست عده معدودی قرار گیرد و جهت گیری اختراعات و اکتشافات نیز مسیر های متفاوتی را طی خواهد کرد. البته بسیاری از اختراعات و اکتشافات در کشورهای ثروت و سرمایه محور هم در جهت رفع نیاز های انسانی است اما باید دقت کرد که این عمل ناشی از اقدام و برنامه ریزی و تأمین منابع مالی توسط دولت سرمایه داری انجام می شود. بازار آزاد که هدف اصلیش؛ کسب مافوق سود و ارزش اضافی است هرگز به این گونه اقدامات که منافعی را تضمین نمی کند تن نخواهد داد. اگر نگاهی به بحران های اقتصاد سرمایه جهانی در دوره اخیر بیندازیم این بحران های جز با دخالت مؤثر دولت در تزریق سرمایه به بنگاهها و مراکز ورشکسته مالی و بازارهای کالا و مسکن امکان کنترل نداشت تا جایی که دولت قدرال آمریکا در میزان پاداش مدیران بنگاههای خصوص دخالت و و پاداش مصوب هیأت مدیره های بخش خصوصی را لغو کرد؛ و یا اینکه مجامع قضایی بطور مداوم در جریان شکل گیری انحصار که جزو خصیلت ذاتی سرمایه است دخالت کرده و رأی به شکسته شدن غول های اقتصادی می دهند؛ تمامی این اقدامات؛ مفهومی جز ناکارآمدی بازار آزاد و دست نامرئی آن ندارد یعنی پایه ای ترین مبانی نظری بازار آزاد توسط دولت هایی که مهد سرمایه داری هستند به چالش کشیده می شود؛ در حالیکه همان مبانی نظری بعنوان کشفیات جدید توسط حکومت فقها در حذف سوبسیدها و رها کردن مردم در بازار هار سرمایه در برنامه عملی آنان قرار گرفته است. علی رغم دخالت های وسیع دولت در کلیه عرصه ها بخصوص آموزش و بهداشت منابع مالی و انحصار سرمایه ای؛ در این کشورها؛ تمرکز فقر و گرسنگی

در یکطرف و ثروت های باد آورده و متمرکز ناشی از بازی در بازار سهام و پول در طرف دیگر به عیان مشهود است و انسان در نهایت بعنوان برده کالا و پول و اسیر گردش آنان است . میزان دستمزد کارگران آمریکایی به میزان دستمزد در دهه ۷۰ سقوط کرده در حالیکه میزان درآمد دهک بالایی ۱۸ برابر افزایش یافته است .

حل نابرابری در جغرافیای اقتصادی ایران در مناطق مختلف یکی از پایه ای ترین وظایف یک حکومت ملی- اجتماعی و انسان محور است مقایسه بسیاری از استان ها و شهر ها با برخی دیگر نشان از انباشت در یک سمت و فقر در سمت دیگر است . میزان رشد صنعت و سرمایه گذاری در بلوچستان و سیستان و کردستان و بویر احمد و حتی خوزستان و بسیاری استان های دیگر را با استان تهران مقایسه کنید . با وجود این نابرابری که توسط سیاست های حاکمیت انحصارگر شکل یافته آیا انتظار دیگری جز پیدایش گروه جندالله و عبدالله ریگی و یا گرایش های تجزیه طلبانه را باید داشت ؟ پس اینان جز محصول عملکرد رژیم نیستند یعنی قربانیانی که به تقابل با شرایط موجود دست زده اند و مجدداً توسط همین رژیم بجهت مقابله ؛ قربانی می شوند .

نابرابری بین روستا و شهر ها در همین شهر تهران ؛ نابرابری بین شهرهای کوچک که در جوار شهرهای بزرگ ایجاد شده اند و حتی نابرابری بین مناطق مختلف در یک شهر ؛ همه و همه نمایانگر حاکمیت یک نظام ضد بشری و انسانی است .

تبعیض های قومی و ملی ؛ جنسیتی و مذهبی و خودی و غیر خودی را به آنها اضافه کنید ماحصل جز این نخواهد بود که عده معدودی بزعم خود ؛ برگزیده و خدایگان از طرف خدای جهان بوده و مابقی برده و ابزار در دست این عده می باشند . آیا برای هر انسان با شرافتی این نتیجه گیری حاصل نمی شود که نه تنها باند نظامی احمدی نژاد بلکه اساس و کلیت این نظام سیاسی بهمراه مبانی و پایه های شکل گیری انحصار اقتصادی آن باید یکسره نابود شود و نظامی ملی- اجتماعی و انسان محور جایگزین آن گردد . آیا مایه گذاشتن از خود در تغییر و جابجایی این وضعیت ضد بشری و استقرار یک نظام انسانی جای شک و تردید دارد ؟ در جامعه که همگی در این نظام اسیر و دست بسته بوده و بی اختیار به این سو و آن سو کشیده می شویم و بدون خواست واقعی و انسانی خود به هر گونه رفتاری تن می دهیم و اسیر وار برای روزی تکراری و اسارت وار شبانگاه می آساییم آیا از دست دادن آزادی ظاهری و رفتن در کنج زندانی دیگر ؛ با چهاردیواری محدود تر ؛ جای پشیمانی دارد و بالاتر از آن آیا در مایه گذاشتن از جان و خلق ارزش های مقاومت جای تردیدی می ماند ؟ .

با تدوین چشم انداز و افق ، آرمان ها و اهداف زندگی انسانی با تدوین نهادها و ساختار ها و سازمان های مورد نیاز برای استقرار چنان جامعه ای و همچنین با طرح ریزی ساز و کار و مکانیزم کارکرد این سازمان ها و تدوین سیاست ها و روش ها و منش های چنان سازمان هایی می توان در جهت استقرار یک حکومت ملی - اجتماعی و انسان محور گام برداشت . و این به مفهوم تدوین ایدئولوژی زندگی و مبارزه است که جز با خیزش به سمت چنان اهدافی ؛ مقاومت در برابر جنایت ؛ ارتجاع و حرص و آز مال مداری امکانپذیر نخواهد بود . و در صورت داشتن چشم انداز ؛ اهداف و ایدئولوژی روشن ؛ واضح و شفاف ؛ هیچگاه دچار خود فریبی و یا فریب توسط حاکمان و قدرتمداران نخواهیم شد . با بزک کردن یک چهره یا مهره دیگر بجای احمدی نژاد مبارزه را و نخواهیم داد ؛ زیرا پایه های اسارت را در نهادهای و ساختارهای سیاسی و از آن هم عمیق تر در نهاد ها و نظام های اقتصادی می بینیم . بهمین سیاق با تغییرات و کسب آزادی های اجتماعی در نوع پوشش و یا آزادی برخی امور ظاهری ؛ دست از مبارزه نخواهیم شست و تا برقراری حکومت ملی - اجتماعی و انسان محور سر سوزنی کوتاه نخواهیم آمد . همانطور که خمینی تا استقرار حکومت دینی و اجرا شدن فقه مربوط به هزاره های قبل در اواخر قرن بیستم کوتاه نیامد و ولایت فقیه را تثبیت کرد و رژیم پهلوی هم از قدر قدرتی شاه و تفویض اختیار به مردم و شوراها وتشکل های آنان کوتاه نیامد تا راه سقوط خود را پیش گرفت ؛ و در نتیجه فقدان قدرت گیری

تشکل های مردمی؛ قدرت گیری نظام ولایت فقیه از درون رژیم سلطنتی بود. امروزه حاکمیت ولایت فقیه هم جز سقوط هیچ راه دیگری ندارد. زیرا اگر شاه با توسل به قانون اساسی قادر بود کمی جابجا شده و سلطنت و نه حکومت کند؛ ولایت فقیه این گریز را هم ندارد مگر اینکه خود ابتدا قانون اساسی را عوض کند و آنگاه است که باید بساطش را برچیند و به زباله دانی تاریخ بپوندد.

دیکتاتورها؛ سرکوبگر و مستبدین؛ اعم از هیتلر و شاه و موگابه و عیدی امین و قذافی و خمینی در سمت رهبر و خامنه ای در سمت کاریکاتور رهبری (زیرا بجهت قدرت نداشته اش؛ مریدان وی هم از وی بطور ابزاری و در جهت منافع خود استفاده می کنند) جزو احمق ها ترین ها و کودن ترین های تاریخ هستند؛ هیتلر با فاشیسم خود؛ نه تنها شخص خود بلکه حزب ناسیونال - سوسیال (حزب نازی) را با خود به زباله دان تاریخ سپرد و ولایت فقیه نیز با این اقدامات جنون آمیز ممکن است کل نهاد روحانیت حوزه را پس از خود به تاریخ گذشته بسپرد. در صورتیکه خواسته مردم بطور عرفی آنست که در حکومت آتی دین از دولت شود. در چنین نظام های سکولار معمولاً نهاد روحانیت نیز از محل خمس و زکات و هدایای مؤمنین به تداوم زیست خود ادامه می دهد؛ هر چند منابع مالی روحانیت اعم از موقوفات و درآمدها و غیره به نفع حکومت ملی - اجتماعی مصادره شده و به مالکان اصلی آن یعنی اموال عمومی مردم قرار گیرد. اما سرکوب دیوانه وار حکومت ممکن است؛ باعث ایجاد عکس العمل درخیزش مردم نهاد گردیده و روحانیت کالا" در ایران حذف شود؛ و این همان تیز بینی و درایتی بود که آیت الله منتظری داشت زیرا علی رغم آنکه خود جزو پایه گذاران نظام ولایت فقیه بود و تا مرحله سال ۶۷ با خمینی آمد اما پس از آن و مشاهده زیاد روی های دیوانه وار خمینی؛ آیت الله منتظری راه خود را بجهت حفظ نهاد روحانیت؛ از وی جدا کرد.

پس افق؛ چشم انداز اجتماعی آرمان های انسانی ایران نوین ویژگی ها؛ اهداف و استراتژی های تکامل و توسعه می بایست تدوین شده و مورد پذیرش طبقات مختلف (به استثنای وابستگان به رژیم های سرکوبگر و سرمایه داری جهانی) قرار گیرد. تا بعنوان هدف و آرمان مشترک تمامی طبقات اجتماعی محسوب شود و در صورت چنین رویدادی تحولات پایه ای و اساسی در کلیه ارکان سیاسی و اقتصادی شروع خواهد شد.

ضرورت طرح ریزی برای سازماندهی و ایجاد تشکیلات متناسب:

همانطور که گفته شد؛ افق؛ اهداف؛ آرمانهای توسعه انسانی و ملی می بایست به ایدئولوژی و آرمان طبقات اجتماعی تبدیل شود و بر اساس آن استراتژی ها و راهکارها؛ ساختارها؛ نهادها؛ سازمان ها و تشکیلات و همچنین خط مشی ها؛ منش ها و فرهنگ سازمانی تدوین و طرح ریزی شوند. یعنی سازمان ها و تشکیلات؛ ساختارها و ساز و کارهای آنها چه در مرحله مبارزات برای سرنگونی رژیم ضد انسانی حاکم و چه در مرحله تشکیل حکومت و شوراهای نوین تدوین شود. بدون وجود تشکیلات با افق ها و سیاست های روشن و دموکراتیک و منش و روش مبارزه سراسری که امر مبارزه را با رژیم به پیش ببرد؛ تحولات پایه ای و مورد دلخواه مردم بوقوع نخواهد پیوست.

در سطح اجتماعی؛ ما با نظام های اجتماعی یعنی ساختارها؛ نهادها و سازمان های اجتماعی روبرو هستیم و در مقابل تحقق یک زندگی انسانی؛ نهادها و سازمان های ضد انسانی و سرکوبگر قرار گرفته است؛ حذف و نابودی بخش های اصلی و عمده آن و تغییر ماهیت و کارکرد بخش های مفید (بخش های تحقیقاتی) این سازمان ها بدون رویکرد اجتماعی و سازمانی امکانپذیر نیست. یک فرد هر چقدر از نظر علمی و یا قوای جسمی توانمند و قوی باشد و هر تعداد که باشند بدون داشتن سازمان و تشکیلات و تدوین ساز و کار درونی؛ برنامه و طرح ریزی استراتژیک قادر به هیچ کاری نخواهند بود. در مرحله تدوین استراتژی می بایست کلیه مراحل و منزلگاههای که سازمان می بایست از آنها عبور تا به مرحله پیروزی دست تدوین و مشخص شوند. اینکه ما حرکت می کنیم تا ببینیم چه شرایطی ایجاد خواهد شد و بکجا خواهیم رسید؛ راه به ناکجا آباد است. برای مواجه با شرایط و مقتضیات آن و نیز تدارک مفهومی و لجستیک هر مرحله می بایست از قبل برنامه ریزی های لازم را نمود. در طرح ریزی مبارزه؛ باید دقیقاً" به مثابه "مدیریت پروژه" با مشخص کردن عملیات از طریق شکست فعالیت ها؛ اولویت بندی آنها؛ تعیین مسیر بحرانی؛ گره گاهها؛ مراحل پیشیناز؛ زمانبندی فعالیت ها؛ تدارک منابع؛ مدیریت ریسک و..... عمل نمود همانطور که بعداً در نقد و آسیب

شناسی فعالیت برخی از گروهها و محافل خواهیم دید؛ برخی اساساً ضرورت داشتن سازمان و تشکیلات را منکر می‌شوند؛ و برای پیروزی خود وعده می‌دهند که در آینده مثلاً کارگران آگاه شده و اقدام به ایجاد تشکل‌های خود می‌کنند؛ حال این تشکل که در وقت موعود ظهور خواهد کرد چه ماهیت؛ ساختار و رسالتی دارد مورد بحث نیست؛ از قضا برخی اینان خود را در رأس و پیشتاز مبارزات می‌دانند و همه مبارزات؛ تشکل‌ها و سازمان‌ها و احزاب گذشته را یکسره نفی می‌کنند و از شکست آنان نیز اظهار شادمانی می‌کنند و در این شادمانی با حاکمیت‌های سرکوبگری که برای ایجاد گورستان امن اجتماعی اقدام به قلع و قمع آنان کردند سهیم می‌شوند. برخی از گروهها و محافل یک سازمان را با جمع محافلی که برای گپ زدن و تفریح‌های عامیانه است یکی انگاشته؛ و در همان حال رؤیای مقابله با سازمان‌ها و تشکیلات پلیسی - نظامی و اداری تا دندان مسلح حکومتی را دارند؛ در حالیکه پایه‌ای‌ترین اصول سازماندهی را رعایت نکرده‌اند. همانطور که خواهیم دید اینان علی‌رغم هر ادعایی که دارند در زمره دوستان مردم و مبارزین در راه آنان محسوب نمی‌شوند.

همانطور که گفته شد؛ سازمان و تشکیلات می‌بایست از ماهیت و هستی؛ اهداف و ایدئولوژی اجتماعی شکل بگیرد یعنی کارکرد سازمان متناسب با اهداف اساسی تشکیل دهندگان و اعضاء سازمان و طبقه اجتماعی بخصوص زحمتکشانشان باشد؛ و در مسیر تداوم کاری و فعالیت‌های خود اهداف مورد نظر خود را تحقق ببخشد. ساز و کار درونی سازمان و خط مشی‌ها و روش‌های آن می‌بایست بر طبق تحقق جامعه آرمانی شکل بگیرد بدین منظور که با توجه به اینکه در جامعه مطلوب تصمیمات اقتاعی و شورایی خواهد بود از همین ابتدا؛ این اصول می‌بایست در سازمان و تشکیلات مبارز؛ جاری و ساری گردد؛ نه آنکه تصمیم‌گیری امروزه بصورت فردی و یا گروهی خاص بطور یکجانبه و غیر دموکراتیک؛ بوده و در فردای پیروزی روش تصمیم‌گیری به روش دموکراتیک تغییر خواهد یافت. واضح است که چنین تغییری بوقوع نخواهد پیوست و تصمیمات جمعی و گروهی می‌بایست جزو فرهنگ و سنت مبارزین گردیده تا فردای پس از پیروزی این روش در تمامی ابعاد جامعه گسترش یابد.

خصلت‌ها و ویژگی‌های نمودی یک سازمان و تشکیلات مبارز نیز پیوندی ناگسستنی با شرایط واقعی و زنده جاری دارد؛ اگر آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک در جامعه وجود داشته و تضمین شده باشد سازمان نیز می‌تواند شکل علنی بخود بگیرد؛ اما اگر رژیم سفاک و درنده‌خویی همانند حاکمیت ولایت فقیه حاکم است؛ آنگاه سازمان و تشکیلات و یا حزبی که قصدش تغییر پایه‌ای و اساسی شرایط موجود است نمی‌تواند بصورت باز و علنی فعالیت کند؛ زیرا در اینصورت خود را به پلیس معرفی کرده است آنگاه با هزاران اتهامی که در آستین دارند از جمله تجمع به قصد اقدام علیه امنیت ملی؛ فعالیت در تشکیلات ممنوع و و دستگیر شده و تشکیلات متلاشی می‌شود.

در شرایط امروزی نیز اگر سازمان و محفلی؛ هدفش مثلاً مشاوره به کارگران جهت دریافت حقوق و مزایا بر طبق قانون کار موجود باشد می‌تواند علی‌رغم محدودیت‌هایی که بر چنان گروههایی وضع می‌کنند حضور علنی داشته و بعد هم اظهار نماید که قصدش فعالیت در چهارچوب قانون اساسی؛ و نظام ولایت فقیه و حفظ قوانین و غیره است و لذا تخلفی انجام نداده است؛ اما این اهداف و عملکرد منجر به تغییر پایه‌ای در نظام استثمارگرانه به سمت اهداف اساسی مورد نظر نخواهد شد. و نظام حکومتی با تمامی عوارض غارتگرانه و ضد بشری‌اش تداوم خواهد یافت.

اما گروه و تشکیلاتی که قصد تحول اساسی در وضع موجود و استقرار حکومت ملی - اجتماعی و با رویکردی انسان‌محور را دارند و برای جاروب کردن و حذف چنین نظام ضد بشری اقدام می‌کنند نمی‌توانند اهداف و عملیات خود را از پلیس پوشیده ندارند و بصورت باز فعالیت کنند؛ البته همانند دوران گذشته در صورتی که با دستگیری گسترده رهبری و کادرهای سازمان‌های مبارز و انقلابی مواجه شدند؛ و تمامی برنامه‌ها علنی شد؛ همانند هزاران مبارز و انقلابی دلیر در ایران در زمان رژیم قبل و یا دوران جمهوری اسلامی و یا همانند نلسن ماندلا و یا هزاران مبارز و انقلابی اسیر در دست دشمن در سراسر دنیا؛ در بیدادگاههای دشمن از اهداف و آرمان و عملکرد خود دفاع نموده و با این عمل خود موج تازه‌ای از مبارزات قهرمانانه را در میهن خود و سراسر جهان گسترش دهند.

هانطور که گفته شد؛ عصر ما عصر سازمان های اجتماعی است و بدون آن اساساً نمی توان چیزی را تغییر داد و یا تحولی ایجاد نمود. تشکیلات می بایست با منش و روش دموکراتیک و انسانی و با رویکردهای علمی و فنی اداره شود سیاست ها و ساز و کار تشکیلاتی می بایست تدوین شده و مورد پذیرش همگان قرار گیرد. سازمان و تشکیلات می بایست با بدنه اجتماعی در بین طبقات مرتبط بوده و برنامه آموزشی علوم و دانش جدید؛ برای ایجاد همفکری و همدلی اعضاء و کادرهای خود داشته باشد سازمانی که در آن افراد دارای اهداف و نگرش های متفاوت و مغایر یکدیگر باشند اصولاً سازمان نیست و قادر به هیچگونه عمل واقعی نمی باشد و در صورت وارد شدن در فاز اجرایی و عملیاتی شروع به ریزش و واگرایی و انشعاب می کنند. افراد و کادرها می بایست به اهداف و آرمان ها که توسط کار جمعی تدوین شده معتقد و راسخ باشند تا در عرصه عمل اجتماعی که بسیار صعب العبور است مقاومت و پایداری نشان دهند تشکیلاتی که با اولین یورش از هم بپاشد نبودش بهتر است زیرا این نشانگر فقدان اهداف؛ ایدئولوژی خط مشی و رویه و روش های اجرایی است. اگر نگاهی به مبارزات و انقلاب های مستقلى که در کشورهای مختلف و از منظر تاریخی انجام شده بیندازیم اوج مبارزات و جانفشانی ها برای کسب و تحقق پیروزی را در می یابیم؛ از دوران رنسانس و روشنگری در جهت نابودی فئوالیسم و کلیسا؛ انقلاب فرانسه؛ انقلاب آمریکا؛ انقلاب انگلستان و همچنین انقلاب کبیر اکتبر روسیه؛ انقلاب هند؛ انقلاب چین؛ انقلاب مشروطه در ایران؛ مبارزات جنگل؛ انقلاب کوبا و مبارزات دهه ۴۰ تا ۵۵ در ایران نشانگر اهمیت سازمان و تشکیلات مبارز است. هیچکدام از آنها صرفاً با تبلیغات و یا داشتن نیت خوب اما بدون سازماندهی و وارد شدن در فاز مبارزاتی و رو در رو و رخ در رخ با خصم به پیروزی نرسیده اند. حماسه قهرمانانه مبارزات رخ به رخ در عاشورای ۸۸ رژیم را با ریشه مرگ مواجه کرد و آنرا از درون خالی نمود. اما برای تحقق جامعه ملی - اجتماعی و انسان محور بدون سازماندهی؛ تشکیلات و بدون استراتژی دراز مدت نمی توان به پیروزی نهایی دست یافت

هر چند طرح ریزی سازمان و تشکیلات مبارزه در مرحله ابتدایی یعنی تولد سازمان بسیار مهم و اساسی است؛ اما طرح ریزی در مورد تر و تازه ماندن؛ و بعبارتی درجا زدن؛ نپوسیدن و کپک زدن سازمان بسیار مهمتر و اساسی تر خواهد بود. سازمان و تشکیلات می بایست ساز و کاری برای تغذیه مداوم علمی؛ فنی و تخصصی طرح ریزی کرده تا همواره با محیط خارج از سازمان بطور مستمر مرتبط بوده و در دوران تکامل سازمانی باقی مانده و به دوره پیری وارد نشود؛ همواره در عملکرد و اقدامات خود بازبینی کرده و بررسی نماید که آیا عملکرد کنونی؛ استراتژی ها وی را به سمت اهداف سوق خواهد داد و آنها محقق خواهد نمود؟

سازمان های زیادی تشکیل می شوند اما در گذرگاههای رشد و تکامل خود از حرکت باز ایستاده و فرو می پاشند؛ پایه گذاری فکری؛ آرمانی و وحدت اهداف و رویه ها و تازه و بروز شدن آنها اهمیت بسیار زیادی دارد. در واقع ساز و کار درونی و دینامیسم آن و میزان ارتباط با فضای بیرونی و اجتماعی تعیین کننده آینده سازمان خواهد بود. سازمان هایی وجود دارند که بیش از پنجاه سال عمر دارند اما به استثنای دوران اولیه در دوران نوجوانی سازمانی؛ منشأ هیچ اثر مثبتی نبوده؛ بلکه همواره اثرات مخربی نیز بر جای گذارده اند و مدت ها مدید به مجیز گویی دشمنان مردم پرداخته اند و واضح است که تا تغییرات بنیادی در پایه و اساس؛ در مبانی نظری و مناسبات زندگی اجتماعی و روش ها و منش های خود نمایند نباید انتظار اثر مثبتی در آینده از آنان داشت.

سازمان می بایست ساز و کار جریان نقد و بررسی و بازنگری دائمی و مستمر را در خود ایجاد و نهادینه نمایند هیچ راه یکطرفه و خطی در مسیر توسعه و تکامل وجود ندارد بلکه بهترین راه از تضارب آراء و بصورت دموکراتیک ناشی می شود و میزان اثر گذاری افراد نمی تواند با میزان سابقه و عمر سازمانی و مبارزاتی آنها سنجیده شود؛ درک شرایط و واقعیت جاری و زنده و رویکردهای علمی می تواند از عهده هر کسی با هر سنی

انجام شود ؛ اما مسلماً نحوه اجرا و پیاده سازی نظام ها و سیستم ها و عملیات به میزان بسیار زیادی به تجربه وابسته است . ترکیب نوآوری و خلاقیت با تجارب عملیاتی و اجرایی می تواند به زنده و تر و تازه نگه داشتن سازمان کمک نماید . مرحله بسیار اساسی تر که پیچیدگی های آن با دو مرحله تشکیل و تداوم پویایی سازمان قابل قیاس نمی باشد طرح ریزی ساختارها ؛ سازمان ها ؛ تشکیلات و نهادها در مرحله جامعه سازی است .

نظام فقه دینی در مرحله اجرا در جامعه ایران جز لجزا ؛ کثافات و تعفن چیزی ببار نیاورد هر چند ممکن بود برخی از حامیان ولایت فقیه دارای نیات خوب و حسنه ای بودند ؛ اما در جامعه نه نیات فردی بلکه تنها اثرات اجتماعی مؤثر خواهد بود لذا در مرحله اجرا ؛ ساز و کارها ؛ استراتژی ها ؛ رویکردها ؛ سیاست ها ؛ روش ها و منش ها تعیین کننده هستند ؛ در این مورد می توان مثال امروزی تری زد ممکن است فرد و یا گروهی مدعی تأمین حقوق کارگران باشند اما در سیاست گذاری ؛ طرح ریزی ؛ استراتژی ها ؛ سلسله مراتب اهداف به نوعی عمل کند که جز خانه خرابی بیشتر چیزی نصیب کارگران نشود یعنی در اجرا ؛ پیامدهای ناخواسته آنچنان تأثیر گذار گردند که هدف بطور معکوس تحقق یابد .

بعنوان مثال بهبود سطح زندگی کارگران بدون گسترش پایه های تولید و صنعت و بدون رویکردهای علمی و تخصصی در عرصه فن آوری و روش های ساخت و تولید و پژوهش و تحقیق و توسعه ؛ بدون حذف نابرابری ها در کلیه عرصه های اجتماعی و توانمند کردن کلیه انسان ها برای حضور در رقابت دهها میلیونی کار و خلاقیت امکانپذیر نخواهد بود ؛ و لذا صرف بیان و نیت بهبود وضع معیشتی و سطح زندگی کارگران ؛ چیزی را تغییر نخواهد داد ؛ تکرار و مکررات در اینمورد با مناجات و دعای خیر رفع بلا و کسب سلامتی یکسان خواهد بود .

سنجش مدعیان مبارزه مردمی :

در این بخش چند گروه و محفل از گرایشات و مشرب های فکری متفاوت بعنوان نمونه و موردی مورد سنجش قرار می گیرند و اگر چه این سنجش ها متوجه تمامی محافل و گروهها نمی گردد ؛ اما هر کس که معیارها و الزامات برقرار ی یک نظام ملی - اجتماعی و انسان محور را مورد پذیرش قرار داده باشد و یا حتی بخش هایی از آنرا بعنوان مطالبات تاریخی مردم ایران پذیرفته باشد و یا کلا دستگاهی دیگر که نظامند و با ساختار منطقی و عناصر موزون باشد ؛ طراحی نماید ؛ می تواند افراد گروهها ؛ محافل ؛ سازمان ها و احزاب مختلف را با الزامات و شاخص های نظام خود سنجش و مورد ارزیابی قرار دهند .

در این بررسی ما بحث و نقد ایدئولوژیک با سازمان ها و تشکیلاتی که درگیر مبارزه واقعی در صحنه مبارزات اجتماعی جامعه است نداشته زیرا ساختار سازمانی ما ؛ هنوز حداقل آنچنان شکل نگرفته که در عرصه عملیاتی موفق به نمایندگی جنبش اجتماعی شده و بر سر راهکارهای انکشاف و گسترش مبارزه به نقد و بررسی بنشینیم ؛ زیرا نقد زمانی مفهوم می یابد که موضوع نقد ؛ عینی و مادی و نه کلامی و ذهنی باشد زیرا در اینصورت دچار بحث های اسکولاستیک در قرون وسطی می شویم بعنوان مثال نقد و مباحثه حول یک موضوعی که در کتب کلاسیک در ارتباط با یک هستی و شرایط مادی اجتماعی در دوران گذشته بوده امروزه تغییری در تعادل قوای مبارزه طبقاتی و اجتماعی موجود در عصر ما ندارد . نقد فرد یا سازمان یا جریانی که نماینده عملی و مادی جنبش های اجتماعی نیستند مفهومی ندارد ؛ زیرا نقد در اینجا شکل فردی و شخصی پیدا می کند و آن فرد یا گروه " ما به ازاء اجتماعی " که موضوع واقعی و مادی در بحث ما است را ندارد ؛ چیزی که امروزه در بین بسیاری از مدعیان طرفداری از طبقه کارگر رواج داشته و شدت با یکدیگر بر سر هیچ می جنگند و مسلم است که نتیجه خروجی اش نه تدوین راهکارهای سیاسی - تشکیلاتی و مبارزاتی بلکه هتک شخصیت انسانی یکدیگر و ختنی شدن انرژی آنها خواهد بود . موضوع واقعی نقد ؛ موضوعات اجتماعی و

جنبش های اجتماعی است و نه فردی و گروهی "در خود" ؛ یعنی گروهی که حیطه عملش تنها خودش است و در جهت تغییر توازن قوای طبقاتی در عرصه مبارزات اجتماعی فعالیتی ندارد . با نگاهی دقیقتر ؛ با توجه به تشتت افکار و دیدگاههای در این نوع گروهها ؛ بجهت "درخود" بودن و نداشتن عمل مؤثر اجتماعی ؛ بیانیه ها و مباحث خروجی آن گروه توسط کلیت همان گروه نیز نمایندگی نمی شود و براحتی مشاهده می شود که اعضای دیگر از گروه دارای افکار متفاوتی با آن بیانیه ها و اطلاعیه های صادره از گروهشان هستند . و یا مهمتر اگر گروه بخواد مجددا در مورد همان موضوعی که اطلاعیه و بیانیه داده مجددا اظهار نظر نماید اگر ترکیب اعضای حاضر در گروه ؛ در هنگام تدوین بیانیه تغییر کند بیانیه ای مغایر با بیانیه اولی صادر خواهد شد .

هر باصطلاح نقدی که باعث تضعیف نیروهای مبارز و رو به آینده شود تنها کمک و هدیه ای به نیروهای سرکوبگر بوده و بمفهوم آب ریختن به آسیاب حاکمیت دد منش می باشد . فرض کنید دو جریان و یا سازمانی وجود دارند ؛ گروه (الف) هدفش دموکراتیزه شدن نهادها و سازمان های سیاسی و انتخابی شدن کلیه ارکان حکومتی است اما جریان دوم (گروه ب) ضمن تأیید این بخش از اهداف ؛ معتقد است تحولات و انقلاب می بایست به نهادها و ساختارها و سازمان های اقتصادی گسترش یابد . اگر جریان (ب) بجهت اثر بخش نبودن نهایی اهداف و مبارزات گروه الف همانطور که فعلا مرسوم است آنرا ؛ به باد بقول خود انتقاد و در واقع تحریب ؛ فحاشی ؛ تضعیف و حتی لجن پراکنی نموده و تلاش در حذف آن تشکیلات نماید ؛ کاری جز آب ریختن به آسیاب حاکمیت هار و سرکوبگر نکرده است ؛ زیرا تلاش حذف گروه الف بخشی از کاری است که حاکمیت و نیروهای پلیسی و امنیتی آن در برنامه خودش دارند ؛ و لذا گروه دوم به سرباز و عمله بی جیره و مواجب حاکمیت تبدیل شده است . پس تضعیف هر نیرویی که روی به آینده داشته و در تغییر شرایط موجود و سازماندهی نیروها و طبقات اجتماعی ؛ تلاش می کند یک عمل ارتجاعی است . اما حق نقد صحیح و هشدار نسبت به عملکرد کنونی که پایه های ساخت آینده هستند ؛ محفوظ است و می تواند بطور شفاف توضیح دهد که در صورت عدم تغییر در شرایط اقتصادی ؛ روبنای سیاسی انحصار اگر در مقطعی دچار فروپاشی شود بجهت وجود زیر بناهای اقتصادی آن مجددا شکل خواهد یافت ؛ و لذا عناصری که در جریان (الف) خواهان مبارزه رادیکال تری هستند به جریان (ب) خواهند پیوست ؛ همانطور عناصری که در جریان (ب) بوده و بیشتر به تحولات سیاسی علاقمند هستند به جریان (الف) می پیوندند و رابطه کلیه جریانات و تشکل هایی که خواهان تغییر وضع موجود بوده و رو به آینده دارند می بایست حق وجود تشکل ها و احزاب با رعایت کامل آزادی فعالیت ها رعایت شده و برای اکسیون های مشترک نیروهای تحول طلب و ترقی خواه و برای به عقب راندن و استیصال حاکمیت ضد بشر تلاش گردد .

از نظر منطقی و مرحله تاریخی می توان گفت در آینده وقتی اهداف دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی تحقق یافت ولی در کارکرد طبقات اجتماعی تأثیر تعیین کننده ای نگذاشت ؛ آنگاه است که سازمان (الف) به پایان رسالت و دوره تاریخی خود نزدیک شده ؛ اما از هم اکنون برای آینده ای که تحقق نیافته و در مبارزه مرگ و زندگی با حاکمیت سرکوبگر بسر می برد ؛ نمی توان حکم صادر کرد هر چند وظیفه نیروی پیشرو تحلیل کارکرد نیروها در آینده نیز می باشد .

اما ممکن است جریاناتی باشند که نسبت به وضع موجود ناراضی ؛ اما رو به مناسبات گذشته دارند . همانند جریان طرفداران سلطنت ؛ رؤیای استقرار وضع گذشته را دارند و حتی هدف برقراری دموکراتیزم سیاسی و تشکیل شوراها و آزادی تشکل های صنفی و سیاسی را نداشته و در برنامه آینده خود نیز ندارند ؛ پس اینان تفاوت ماهوی با حاکمیت فعلی نداشته و فقط ممکنست شیوه ها و ابزار سرکوب آنان تفاوت کند و لذا از همین امروز در مقابل مطالبات تاریخی و مبارزات مردمی برای استقرار یک زندگی بر اساس آزادی سیاسی و جامعه انسان محور قرار دارند . و لذا طرد و افشای اینان جزو وظایف هم اکنون نیروهای پیشرو است . همچنین گروههایی که ناسیونالیسم افراطی ملی گرایی در برنامه آنان قرار دارد ؛

خواهان همان انحصار سیاسی و بردگی اقتصادی مردم؛ اما تحت حاکمیت خود را دارند؛ و لذا آگاه کردن مردم تحت ستم از اهداف آنان ضروری است. البته می‌بایست این جریان را با حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و حق آزادی ملت‌ها؛ که در ذات خود دموکراتیسم و آزادی انسانی را دارد تفاوت قائل شد. زیرا تحقق این مطالبات جزئی از تحقق دموکراسی در جامعه انسان محور است.

در این بحث قصد آسیب‌شناسی سازمان‌های مدعی مبارزه با حاکمیت نظام ولایت فقیه است که در عمل تنها آب به آسیاب وی می‌ریزند و با توجه به اینکه در اینجا نشان می‌دهیم که این گروه‌ها در مبارزات واقعی طبقاتی و سیاسی نقش واقعی در پیشبرد مبارزات مردم ندارند؛ یعنی در خارج از جنبش اجتماعی و توفنده سیاسی و طبقاتی موجود هستند لذا با آنان بحث و نقد ایدئولوژیک نداریم زیرا معتقد به عدم کار عملی و واقعی و حضور در صحنه مبارزه اجتماعی توسط آنان هستیم. آنان نماینده هیچ جنبش اجتماعی نیستند؛ بنابراین مبارزه ایدئولوژیک نیز در باره آنها مفهومی ندارد.

موضوع قابل ذکر دیگر اینستکه؛ وقتی نسبت به گروهی آسیب‌شناسی و سنجش صورت می‌گیرد در خصوص گرایش مسلط آن گروه بوده و قابل تعمیم به تمامی کادرها و اعضاء و گرایش‌های مختلف آن گروه نمی‌باشد و انشعابات متوالی نیز ناشی از تفاوت دیدگاه‌های آنان در مسائل کلیدی است؛ زیرا مسلم است که در امور جانبی و فرعی همواره اختلاف نظر وجود داشته و با ساز و کارهای دموکراتیک در درون گروه قابل حل است؛ انشعابات متعدد و مستمر از طرف دیگر نشانگر آن است که؛ این گروه‌ها فاقد مبانی نظری و فکری مشترک می‌باشند که بر سر آن به اجماع رسیده باشند و لذا یکدست نبوده و نمی‌توان آنها سازمان و یا حتی گروه نامید و عمدتاً بصورت محافل فرقه‌ای وجود دارند؛ نگرش‌های بسیار متفاوت و حتی متضاد در بین آنان وجود دارد. باید اضافه نمود که هر چند در کلیت؛ گروه فاقد ارتباط با جنبش‌های اجتماعی و کارگری و اثرگذاری به روی آن است؛ اما گاه مشاهده می‌شود که برخی عناصر بطور شخصی توانسته‌اند ارتباط بسیار محکم و قوی و مؤثر با افراد فعال دیگر در محیط کار و زندگی خود برقرار نموده و فعالیت مؤثری را بنمایند.

طرفداران سلطنت:

بازماندگان حکومت سلطنتی دقیقاً خود زمینه‌ساز ظهور حکومت دینی و بنیادگرایی بودند و پیدایش حکومت فقهی و دینی در بستر دوران قدر قدرتی حکومت سلطنت قرار داشته است و با توجه به سوابق تاریخی این جریان؛ برای هیچکس قابل قبول و پذیرش نیست که اینان مدعی و حامی واقعی آزادی و مطالبات تاریخی و انسانی مردم باشند؛ زیرا این اقشار نه تنها در دوره حاکمیت خود دقیقاً در مقابل مطالبات انسانی و بحق مردم قرار گرفتند بلکه با تقویت دستگاه و نهاد روحانیت بجهت خرافه‌پرانی که بکار دستگاه سلطنت می‌آمد از یکطرف و با قلع و قمع مبارزین؛ آزادی خواهان؛ نیروهای مترقی و انقلابیون از طرف دیگر؛ عرصه مبارزه اجتماعی را از مبارزین خالی کرده و برای روحانیت و جناح‌های دیگر سرمایه‌داری آماده نمودند. حتی می‌توان اظهار و اثبات نمود که اگر در سلطنت پهلوی حداقل آزادی در عرصه سیاسی؛ نشریات؛ بیان و قلم و اجتماعات و تشکل‌های حتی صنفی وجود داشت ظهور حکومت بنیادگرایی غیر ممکن بود؛ مثال فرانسه و سوئیس و امثالهم را نمی‌گوییم؛ آیا پیروزی بنیادگرایان علی‌رغم وجود بستر و پایگاه بنیادگرایی در ترکیه؛ اندونزی و مالزی امکانپذیر است؟

از نظر تاریخی حاکمیت نظام فقهی در درجه اول ناشی از اصلاحات از بالا و وابستگی پهلوی به کودتاها و مختلف خارجی یعنی از ماهیت حکومت کودتا بوده و سپس فقدان آزادی‌های دموکراتیک؛ تشکل‌های صنفی و آزادی‌های سیاسی؛ مطبوعات و آزادی قلم و بیان؛ نهایتاً زمینه تولد نظریه حکومت فقها را آماده ساخت. روند سرکوب و وحشت در دوره پهلوی؛ مانع از تطور و رشد و تکامل فرهنگی جامعه ایرانی گردید

و مردم نتوانستند در شکل های خود توانمندی ؛ همبستگی و خلاقیت خود را تجربه کنند . تنها روحانیت در حوزه ها و مساجد آزادی عمل تبلیعی و استقلال مالی داشتند تا اینکه تنها راه برای مردم ایران این بود برای نجاتشان عکس خمینی را در ماه ببینند ؛ اما روحانیت که بعنوان ابزار تحمیق و فریب مردم در دوران سلطنت مفید بودند در مقطعی مناسب و بی خطر خود تبدیل به آلترناتیوی برای آن رژیم شدند . در حالیکه مردم هیچگونه ابزاری برای اعمال قدرت و حاکمیت خود نداشتند . ذکر جمله تاریخی از عین الدوله به ناصرالدین شاه شاید در اینجا بی ارتباط نباشد که بوی اظهار نمود : "بی اعتنایی و ناحسابی و تشر و شلتاق دستگاه دولت و حکمرانی ؛ مردم را نه از روی اعتماد و اعتقاد به آقایان (روحانیون) ملتجی کرده است " و نکته بسیار حائز اهمیت دیگر آنکه پس از پیروزی حکومت دینی در سال ۵۷ پلیس امنیتی رژیم شاه بخصوص بخش ضد جاسوسی آن همچنین پلیس آگاهی و اطلاعات شهربانی و نیز بسیاری از فرماندهان ارتش و رؤسای دستگاه بوروکراتیک ؛ خود پایه های اصلی برپایی دستگاههای سرکوب و خشونت جمهوری اسلامی برای جلوگیری از قدرت گرفتن نیروهای مبارز و انقلابی تبدیل شدند .

اینک پس از ورشکستگی و فلاکت ولایت فقیه و نیز روشن شدن میزان توحش و درندگی آنان که بمراتب وحشیانه تر از دوران پهلوی می باشد؛ طرفداران سلطنت که خود عامل پایه ای در پدید آمد چنین وضعیتی و سوق یافتن مردم بسمت روحانیت بودند مدعی و مدافع مردم شده و داعیه حاکمیت بعدی ؛ برای برقراری همان ساز و کار را دارند یعنی همانطور که مردم در دوران قاجار و پهلوی به جهت ناآگاهی و تنگناهای دوران از ظلم دربار به روحانیون پناه می بردند و بقول عین الدوله این پناه بردن نه از روی اعتماد و اعتقاد ؛ بلکه ناچاری بوده است طرفداران سلطنت نیز امیدوارند که مردم از ستم دستگاه روحانیت مجدداً به سلطنت پناهنده شوند در حالیکه جامعه ایران از آن مراحل یعنی عصر بی خبری ؛ ناآگاهی و سیاه عبور کرده و دیگر به دنبال شاه و شیخ و یا دیگر مدعیان نرفته بلکه به عقلانیت و آگاهی و مطالبات تاریخی خود آگاه شده و متکی به شوراهای و توانمندی خود خواهد شد و مجدداً " در چهار چوب های تنگ و اسارت بار قرار نخواهد گرفت .

حامیان نظرات سرمایه داری جهانی و بازار آزاد :

این گروهها یا داشتن سهم اقتصادی بسیار گسترده در دوره پهلوی حضور مؤثر و جدی داشتند با انقلاب بهمین هر چند ابتدا کمی صحنه را خالی کردند اما با مشاهده اینکه نظام اسلامی نیز با سرمایه جهانی تضادی ندارد و تقدس مالکیت در نظام اسلامی که اگر مخالفت های موردی رخ می دهد بجهت نه ذات سرمایه داری آن بلکه دین سرمایه دار مثلاً بهایی و یا یهودی بودن صاحبان سرمایه های کلان و یا بجهت شرایط اجتماعی - اقتصادی موجود بوده است و لذا بخش های زیادی از سرمایه داران ؛ به کسب و کار در داخل نظام آخوندی بازگشتند .

با توجه به تقدس مالداري و سرمایه از نظر فقه شیعه اقشار گسترده سرمایه دار نخواستند نیز در درون این نظام ایجاد شدند و حاج آقاهای متدینی بسیاری ؛ اقدام به تأسیس بنگاههای اقتصادی ؛ تجاری و مالی بسیار بزرگ در عرصه های تولید ؛ صادرات و واردات کرده و بسرعت با سرمایه داری جهانی پیوند خوردند اینان نیز هم اکنون مدعیان مادی و فکری خود را در داخل مراکز علمی و دانشگاهی داشته و بلندگوی رسمی آنان بشمار می روند تا جایی که بسیاری از نمایندگان دانشگاهی این جناح ؛ سیاست های دکتر مصدق را ضد ملی و ضد توسعه ارزیابی می نمایند . این اقشار با شکل و نوع حکومت ها در قالب سلطنت عرفی و یا سلطنت مذهبی (ولی فقیه) هیچ مشکلی ندارند آنان تنها به وجود ساز و کار کسب فوق سود خود و در ارتباط با سرمایه داری جهانی راضی هستند و اقتصاد تک محصولی و گسترش واردات و صادرات و صنایع زود بازده و صنایع مونتاژ مطلوب نظر آنان می باشد . مدل اقتصادی آنان همان مدل " مرکز - پیرامون " و تقسیم کار

جهانی در صدور مواد خام و ورود کالاهای ساخته شده می باشد. مدل اقتصادی در داخل هر کشور نیز نیز از همان مرکز - پیرامون و نهادهای نادرین کردن نابرابری های جغرافیایی و اقتصادی تبعیت می کند

این بخش قابلیت استفاده وسیع از وسایل ارتباط جمعی در داخل و خارج داشته و مورد حمایت مستقیم سرمایه داری جهانی قرار دارند و از اینکه جنبش اعتراضی مردم سمت گیری علیه نهادها و ساختارهای اقتصادی بخود بگیرد بشدت نگرانند. اینان وعده بهشت بازار آزاد سرمایه داری را به مردم می دهند در حالیکه در پنجاه سال اخیر ساز و کار سرمایه داری جهانی با روندهای مختلف سیاسی؛ وضعیت جهانی امروزین را برای مردم ایران تدارک دیده است.

اصلاح طلبان حکومتی :

این اقشار که در روند تکوین ماهیت نهایی حاکمیت ولایت فقیه عمدتا در یک دهه اخیر از آن جدا شده و و بخشی هایی در خارج از کشور پناه گرفته و برخی نیز هنوز در داخل حاکمیت می باشند بوده؛ هر کدام در مقاطعی با روند تحکیم قدرت نظام ولایت فقیه دچار مشکل و اختلاف شده و لذا از قدرت رانده شدند.

نظام ولایت فقیه نیز در مسیر شکل گیری که با سرکوب داخل و جنگ خارج خود را تحکیم می کرد دائما افراد و جناح های معتدل تر را تصفیه کرد از مهندس بازرگان بعنوان اولین نخست وزیر ولی فقیه شروع شد و در مسیر خود بنی صدر اولین رئیس جمهور وی تداوم یافت که هر کدام تا مراحل؛ نظام ولایت فقیه و بنیاد گرایی دینی را تقویت کردند.

اصلاح طلبان عموما هر کدام به تناسب حضور در حکومت دینی و نظام ولایت فقیه؛ تا هنگام حضور در حاکمیت؛ مراحل مختلف شکل گیری این نظام؛ اعم از همه پرسى جمهوری اسلامی؛ تدوین و تصویب قانون اساسی؛ تسخیر سفارت؛ استقرار سلسله مراتب این نظام؛ سیاست جنگ طلبانه خمینی و جنگ هشت ساله؛ جنگ با تمامی کفر در عالم؛ سرکوب مردم بپاخواستہ برای طرح و تحقق مطالبات خود؛ سرکوب خونین تمامی سازمان ها و احزاب مبارز و مخالف این نظام و در آخر کشتار وحشیانه بیش از پنجزار زندانی سیاسی در سال ۶۷؛ همه و همه حمایت کردند. رأی گیری در مورد همه پرسى جمهوری اسلامی و تدوین قانون اساسی و تشکیل سپاه پاسداران و غیرو با طرح ریزی دکتر یزدی از نهضت آزادی و دیگر اعوان وی و بنی صدر امکانپذیر گردید.. خمینی و کل روحانیون عقل و اندیشه و درکی از لزوم ضرورت مراجعه به آراء مردم و رأی گیری در مورد نظام حکومت اسلامی و قانون اساسی را نداشتند. خمینی در هنگام معرفی بازرگان به سمت نخست وزیر که قبل از همه پرسى جمهوری اسلامی بود اظهار داشت "من بعنوان حاکم شرع شما را به این سمت منصوب می کنم" و از بازرگان خواست قوانین اسلام را پیاده کند. و قبل از حاکمیت وقتی در مورد برنامه حکومت اسلامی را از خمینی پرسش می شد؛ وی اشاره به "قرآن" می کرد که همه چیز در آن هست.

بی شک اصلاح طلبان بجهت مخالفت با تکوین و تداوم ارابه مرگ ولی فقیه از آن در مراحل مختلف جدا شدند اما سهم اساسی و مهم آنها را در شکل گیری ارابه مرگ را نباید فراموش کرد آنان اظهار می کنند که مبانی فکری مترقی و انسانی و عصری دارند در حالیکه می بایست پاسخ دهند که چرا در استقرار چنین نظام جهانی سهم عمده داشته اند؟ کدام بخش از مبانی فکری آنان ارتجاعی و ضد بشری بوده که از آن نظام جهل و جنون حاصل شد؛ نتیجتاً برای پالایش و تصفیه افکار انحصاری خود هیچ راهی جز بازنگری به مبانی اندیشه خود و حذف بخش های انحصارگرایانه و ضد ملی - اجتماعی آنها ندارند. فقدان نقد و بازنگری به مبانی فکری خود اشکال اساسی است که آنان با خود حمل می کنند.

بخش های زیادی از آنان دغدغه پایدار ماندن این نظام و قانون اساسی ضد بشری آن و همچنین امتیازات ویژه برای خودی ها و سلسله مراتب روحانیون را دارند و در دوره اخیر نیز خود را تنها اپوزیسیون منطقی و واقعی این نظام و جایگزین آن محسوب می کنند و این چالش و آسیبی است که کارکرد آینده آنها را نیز زیر سؤال می برد . حکومت مطلوب اطلاع طلبان را می بایست مشابه دوره خاتمی و مجلس ششم اما درجاتی بهتر ارزیابی کرد ؛ آنان از نظر اقتصادی چاره کار را همان ادغام در بازار و تقسیم کار جهانی می دانند . بخش های زیادی از آنان وام دار حاکمان در قدرتند و منابع مالی و پشتیبانی خود را از همین نظام تأمین کرده اند . آنان در صورتیکه انتخابی شدن همه ارکان حکومت و آزادی تشکل های صنفی و سیاسی در تمامی عرصه ها را پذیرفته و باور دارند می بایست آنرا اعلام و در این راستا مبارزه کنند . بیشک تداوم سیاست های خمینی از روز اول ظهور نظام جمهوری ولایت فقیه بطور منطقی و طبیعی ؛ همین کودتای موجود و حاکمیت جناح نظامی و تقلبات وسیع در رأی گیری و در نظر نگرفتن رأی و اراده مردم بوده است . اساسا حکومت ولی فقیه ذانا" چیزی جز حاکمیت کودتا و بحران نیست و از ابتدا نبوده است .

تقلب در اولین رأی گیری در این نظام ابعادش بسیار گسترده تر از آخرین انتخابات ریاست جمهوری بوده است و از نظر حقوقی و محتوای هزاران بار خیانت بار تر و متقلبانه تر از انتخابات این دوره بود . حدود یک ماه و نیم پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن یعنی در روز ۱۲ فروردین ۵۸ در حالیکه غلیان هیجانانگیز سقوط رژیم شاه در اوج خودش بود رأی گیری در مورد اینکه جمهوری اسلامی آری یا نه ؟ بدون اینکه محتوای این نظام تعریف شود بدون اینکه توضیح داده شود هدف استقرار چنین نظامی اجرای احکام و حدود شرعیه از جمله شلاق و شکنجه و قطع دست و پا و اعدام و بطور کلی اجرای احکام هزاره های قبل و دوران توحش بشریت است و بدون اینکه نامی از ولایت فقیه و سلطنت و حاکمیت مطلقه وی بر کلیه امور باشد ؛ نهایت تقلب ریاکاری و رفتار سالوس منشانه بوده است . بعد از رأی آری به جمهوری اسلامی سر و کله ؛ ولایت فقیه و حدود شرعیه و این خزعبلات که همان ماهیت و محتوای جمهوری اسلامی است پیدا شد در حالیکه هنگام همه پرسی روح مردم از چنین محتوایی بی خبر بود ؛ چنین اعمال فریبکارانه ای جز از ریاکارترین ؛ سالوس ترین و ضد بشرترین جنایتکار تاریخ ؛ یعنی خمینی ضد بشر و اعوان و انصار و پادوهای آن آیا در تاریخ سابقه داشته است ؟ نتیجتا اصلاح طلبان حکومتی می بایست موضع خود را با مطالبات تاریخی - اجتماعی مردم روشن و شفاف نمایند ؛ باید بخصوص نقش خود را در ارتباط شکل گیری حکومت فقها روشن نموده و مبانی نظری افکار خود را پالایش و نقد نموده و مردم ایران را در جریان روند تحول فکری خود قرار دهند .

برخی گروه های مدعی طرفدار کارگر :

بسیاری از مدعیان مبارزه بدون طرح ریزی سازمان و تشکیلات مبارزاتی مؤثر در عرصه رویاروی با حاکمیت برای تغییر توازن مبارزه طبقاتی به نفع مبارزان ؛ آزادپخواهان ؛ کارگران و زحمتکشان و اقشار حقوق بگیر ؛ با در اختیار گرفتن تریبون هایی بدون خطر کردن خود ؛ مشغول فراخوان مبارزاتی و تبلیغاتی برای کلیه مردم هستند ؛ و تمام تبلیغات آنها در حد گفتار باقی می ماند زیرا متکی به سازمان سراسری و منطقه ای و مرتبط با جنبش های اجتماعی موجود نیستند و بعنوان رهبر و ژنرال های بدون سرباز ؛ نیرو و تدارکات در حال سخن پراکنی هستند . گاهی فواصل ذهنی برخی از آنان با جنبش ها و مردم معترض به حدی است که با در دست داشتن رسانه ۲۴ ساعته هم قادر به جذب و سازماندهی در حد گروههای محدود و چند نفره هم نیستند

در داخل کشور هم بسیار از گروهها و محافل طرفدار کارگران ؛ همگی هدف خود را ایجاد تشکل های کارگری می دانند ؛ اما اینکه ماهیت تشکل کارگری مورد نظر چیست ؟ چشم انداز و اهداف بلند مدت آن کدامست و ساختار آن چیست ؟ بحثی بمیان نمی آید از فحوای شرح وظایف آن مشخص می شود که وظایف آنان مسائل صنفی کارگران است و از اهداف سیاسی و بلند مدت این تشکل ها خبری نیست . و با توجه به علنی

بودن این تشکل‌ها در اساسنامه آنان جز اهداف بسیار کلی و بی‌محتوای و نهایتاً "فرهنگ سازی و یا کمک همفکری و تجربی به ایجاد تشکل‌های کارگری است بحثی در بین نیست. در این اساسنامه‌ها بحثی از آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک؛ اهداف سیاسی و اجتماعی و همچنین اقتصادی و فرهنگی مطرح نشده است. کار در چهارچوب اساسنامه آنها جز خرده کاری و سرگرمی مفهوم دیگری نخواهد داشت بهمین جهت آنان قادر به جذب و ارتباط با میلیون‌ها معترضی که رخ به رخ و سینه به سینه بزرگترین دیکتاتور‌ها و جنایتکاران قرن قرار گرفتند نبوده‌اند و همچنان در حاشیه قرار گرفته و به کار فرقه‌ای و محفلی خود سرگرم می‌باشند. انتقادات زیر به عنوان آسیب‌ها و عوارض به آنان وارد است که هر تشکل ممکنست یک و یا چند عارضه را با خود حمل کند. با توجه به عمده بودن هر کدام از آسیب‌ها و معضلات تنها در برداشتن یک آسیب کافیتست که سازمان و تشکل را گروهی "در خود" و بی‌ارتباط با جنبش‌های اجتماعی نامید

۱- عموماً فاقد ساختار فکری منطقی و اهداف شفاف و دقیق بوده و قادر به تدوین سلسله مراتب اهداف و طرح ریزی برنامه و استراتژی نبوده و بهمین دلیل علی‌رغم تبلیغات دائمی قادر به ارتباط با جنبش‌های اجتماعی نیستند و قادر به ارائه طرح و جذب کادر و نیرو نیز نمی‌باشند. در واقع با واقعیات موجود و زنده جاری اجتماعی مرتبط نبوده و عمل اجتماعی متناسب با شرایط را ندارند. بسیاری از آنان به این کشف مهم رسیدند که مبارزات فعلی ربطی به آنان بعنوان پیشروان کارگری ندارد؛ یعنی مبارزاتی که پس از بیش از سی سال حاکمیت ترور و وحشت توازن قوای سیاسی و اجتماعی را به نفع مردم تغییر داده و رعشه مرگ بر جنایت‌کارترین حکومت دهه‌ها پایان قرن بیستم و قرن بیست و یک انداخته؛ در سرنوشت کارگران و زحمتکشان و حقوق‌بگیران بزعم آنان تأثیری ندارد. این قبیل نگرش‌ها و استدلال‌ها از محدوده دانش؛ شناخت و تحلیل تحولات اجتماعی و قانون‌مندی‌های حاکم بر این تحولات خارج است. اینان کارگران را از مبارزات جاری دور می‌کنند و این یعنی اطمینان دادن به رژیم که از پیوند کارگران با این مبارزات در وحشت دائمی به سر می‌برند.

۲- این گروه‌ها؛ مواد موجود برای کار نظری؛ تحلیلی و مبارزاتی خود را نه از جنبش زنده و جنگنده اجتماعی موجود؛ بلکه از کتب کلاسیک مبارزات دهه‌ها و یا سده قبل گرفته و مبارزه ایدئولوژیک آنان نیز با یکدیگر بعلت اینکه موضوع بررسی راهکارهای حرکت و پیشرفت جنبش اجتماعی و مبارزاتی موجود نبوده بلکه اختلافات مفهومی و کلامی در تفسیر متون کلاسیک می‌باشد تنها به سر و کله زدن و حتی اتهام و انگ زدن به یکدیگر منتهی شده و فاقد تأثیر گذاری اجتماعی است بعبارتی دیگر آنان نه رو به آینده که نگاه به گذشته دارند. اینان در فرقه‌های مختلف و متفاوت در محافل چند نفره مشغول به رتق و فتق امور خودشان می‌باشد. اگر در تعریف فرقه بتوان گفت که "عمل بر طبق برداشت و تفسیر خاص از یک مکتب فکری و بدون ارتباط با کلیت واقعیات زنده اجتماعی موجود" می‌توان همه گروه‌های فکری که نمایندگی جنبش اجتماعی را نداشته و مرتبط با جنبش اجتماعی موجود نیستند و تفسیر خاصی از بنیادگذاران سوسیالیسم دارند را فرقه خواند.

۲- بسیار از مدعیان مبارزه به لحاظ اینکه مفاهیم؛ اصول و محتوای و ادبیات خود را از جامعه موجود نگرفته‌اند و اصولاً با آن بیگانه‌اند؛ هیچگاه قادر به ایجاد ارتباط بین خود و جنبش‌های اجتماعی نیستند. وام‌گرفتن ادبیات اروپا و روسیه و کاربرد دائمی کلمات و جملات (رویزویونسیم؛ ناردونسیم؛ اپورتونیزم؛ انترناسیولیسم و کمونیزم و) بجای تحلیل واقعی از شرایط واقعی و موجود؛ هیچ‌گرهی از معضلات پیشبرد جنبش‌های اجتماعی باز نخواهد کرد. در واقع ضعف در ارائه و تحلیل محتوی منجر به تمرکز در شکل و بازی با الفاظ می‌شود و در این راستا؛ تنها خیال حکومت را از بابت عدم توان ارتباط و پذیرش این عبارات در بین مردم ایران آسوده خاطر می‌کند. اینان اصول اولیه دانش ارتباطات را درک ننمودند که برای اثر گذاری در محتوی (تبادل آگاهی در ارزش‌اضافی؛ دموکراسی؛ آزادی؛ کار؛ سرمایه؛ استثمار و) می‌بایست در شکل از جمله ادبیات و فرهنگ و نوع مراودات با مخاطب هم‌تراز و توجیه بود. راهبه‌های بودایی چینی برای تبلیغ بودا در آمریکا لباس جین می‌پوشد

و از نظر شکل خود را همسان می کند اما به اصطلاح پیشروان جامعه ما از فرط نگاه چپ به وارونه سازی افتاده اند. اینان الزامات اولیه ارتباط با جنبش مردمی را درک نکرده و لذا بستر جنبش های اجتماعی و شکل بندی ساختار فکری آن را به رژیم و یا سرمایه داری جهانی واگذار می کنند.

۳- گاهی دیده می شود که برخی گروهها؛ جنبش های ذهنی و توهمی را بجای عینی گرفته و تحلیل های جزمی را بجای واقعیات و شرایط زنده می نشانند: یکی از گروههای مدعی مبارزه در تیتربیانیه اول ماه مه سال ۸۹ خود نوشته برای کارگران ایران نوشته است: "بگذار سرمایه داران از جنبش های کمونیستی بر خود بلرزند". معلوم نیست او از کدام جنبش های کمونیستی صحبت می کند آیا تخیل جنبش در ذهن به ایجاد جنبش در واقعیت مبارزات طبقاتی منجر خواهد شد؟. باید متوجه شد که طرح موضوع فوق نمی تواند برای کارگران بلکه برای فرقه خود و انقلابی نمایی برای فرقه رقیب نوشته است.

۴ برخی از گروهها مبارزه را از دستور خود خارج کرده و به اصطلاح توپ را در بین طبقه کارگر می اندازند و دائما دستورالعمل و توصیه صادر می کنند که کارگران باید با تشکیل شوراهای مستقل خود بتوانند به بهبود وضعیت خود که عمدتا معیشتی است اقدام کنند و کل وظیفه پیشروان را تعطیل اعلام نموده تا اینکه کارگرن تشکل های کارگران را ایجاد نمایند در این رابطه موارد زیر طرح می شود:

الف) اگر طبقه کارگر از نظر آگاهی طبقاتی و توازن نیروهای طبقاتی در مرحله ایجاد تشکل های منطقه ای و سراسری قرار داشته باشد دیگر منتظر دستور کسی نیست؛ و ترس از بیکاری؛ اخراج و متلاشی شدن زندگیش وی را مجبور به پذیرش شرایط موجود نموده است و همانطور که گفته شد در جوامع استبدادی و سرکوبگر وقتی قدرت سیاسی - نظامی و پلیسی حاکم بجهت اوج گیری مبارزات سیاسی که از وضعیت اسفبار اقتصادی ناشی می شود تضعیف گردید؛ زنجیر های اسارت کارگران نیز گسیخته و به طرح مطالبات خود روی خواهند آورد. و مدعیان تنها با پیشتازی در مبارزه در کلیه ابعاد ایدئولوژیک؛ چشم انداز و افق آینده؛ سیاسی و تشکیلاتی با حاکمیت های سرکوبگر و ضد بشری و با شکستن جو اختناق؛ ترس و توحش سازمان یافته آن؛ می توانند به کارگران کمک کنند.

ب) موضوع مهم دیگر اینکه در جوامعی مشابه جامعه ما که عمده هزینه های دولتی نه از کسب ارزش اضافی و مالیات بلکه از غارت و چپاول درآمدهای نفتی و بازی با عوامل تولید از جمله قیمت زمین و نیرو حاصل می شود؛ طبقه کارگر در ایران به تنهایی فاقد قدرتی است که طبقه حاکم و دولت آنرا سرنگون نماید. و بجهت حاکمیت استبدادی از پراکندگی و عدم انسجام وسیع رنج می برد

ج) بین کارگران و دیگر طبقات اجتماعی در یک کشور دیوار چین وجود ندارد که کارگران از سرشت دیگری باشند جامعه ای که طبقات مختلف آن از نظر تاریخی رشد یافته نباشند؛ کارگران هم دچار همان عارضه؛ پراکندگی و عدم انسجام خواهند بود فراموش نمی کنیم وقتی که نظام ولایت فقیه ندر سال ۵۹ بعد مشغول سرکوب نیروها و سازمان های مبارز بود کارگران هم همانند سایر طبقات و اقشار با توهم نسبت به نظام ولایت فقیه و با فریاد مرگ بر ضد ولایت فقیه و نیرو هیزم بیار معرکه بودند اشتباهات طبقه کارگر نه تنها در ایران بلکه در بزنگاههای تاریخی حتی در کشورها توسعه یافته و پیشتازان صنعت کم نبوده و نیست؛ حتی در آن کشورها نیز اکثریت کارگران؛ شرایط موجود را برای زندگی پذیرفته اند. طی این سی سال در ایران تنها وقتی که رژیم گلوی کارگران را فشرده و کار؛ حقوق و در نتیجه نان کارگران را قطع می کند به مبارزه صنفی و جدای از مبارزات دیگر کارگران به اعتراض بر خواسته اند. تنها زمانیکه این مبارزات منفصل و جدا به مبارزات یکپارچه سراسری تبدیل شده؛ و آگاهی طبقاتی نیز در بین کارگرن رسوخ یافته باشد آنگاه حاکمیت استبدادی و انحصار گر یارای مقابله با آنان را ندارد. و این

مسیری است که پیشینازها و پیشفرضهای بسیار زیادی دارد که این مدعیان کارگری از آن غافل هستند و تا وقتی که که سلسله فعالیت های پیشیناز رخ نداده باشد وضع به همین منوال خواهد بود .

همانطور که گفته شد ؛ این پدیده ها در دیگر کشورها و حتی کشورهای پیشرفته صنعتی وجود داشته و دارد رأی کارگران اروپا در انترناسیونال دوم برای شرکت در جنگ جهانی اول و در توسعه گرایانانه امپریالیستی بر کسی پوشیده نیست و طی این بیش از یکصد سال کارگران اروپا ؛ آمریکا و آسیا و دیگر قاره ها هر چند به مبارزات قهرمانه ای مبادرت ورزیده اند اما از برپایی یک حکومت کارگری عاجز بوده ؛ و به نظام موجود تمکین کرده اند .

۵) برخی همانند هواداران حکمتیسم و حزب کمونیست کارگری توانسته اند بعنوان اپوزیسیون امکانات و بودجه و دفتر و دستک و تلویزیون و دستگاه تبلیغاتی برای خود تدارک دیده و در نقش رهبران انقلاب ایران متوهم باشند و در تبلیغات خود بطور دائم و مکرر تنها هزاران بار اهداف خوب را تکرار نمایند ؛ بدون اینکه راهکار عملی ؛ اجرایی و برنامه آن را ارائه نموده و از آن مهمتر خود در تغییر قوای طبقاتی بطور مستقیم مشارکت عملی داشته باشند ؛ درست مشابه کسانی که با تکرار ادعیه مختلف در رفع بلا و کسب سلامت عاجل به ورد خوانی می پردازند آنها هم فکر می کنند با تکرار هدف بدون ارائه راهکار های عملی و اجرایی و بالخصوص بدون حضور در صحنه اجرایی و عملیاتی مبارزه بعنوان پیشتاز می توانند تغییری ایجاد کنند . در تکرار هزاران باره اینکه ما جامعه ای می خواهیم که در آن اثری از فقر نباشد ؛ خوب است یکبار توضیح بدهند که چه کسانی در عرصه گفتار جامعه ای مملو از فقر می طلبند حتی یکی از محورهای تبلیغی خمینی هم ریشه کن شدن فقر در جامعه اسلامی بود و یا کمونیست های لائوس و کامبوج و از آن فراتر سوسیالیسم رسمی در دوران جنگ سرد نیز همین اهداف را مطرح می کرد . و سرمایه داری جهانی امروز هم حتی در اقدام نفی و نابودی تشکل های کارگری همین ادعا را دارند . با دقت در نوع تبلیغات اینان مشخص می شود که عملکرد آنان هیچگونه تأثیری در ارتقاء مبارزات قهرمانانه مردم ایران ندارد و آنان تنها دغدغه ها و مشغولیات خودشان را دارند . یک مورد را بعنوان نمونه مطرح می کنیم :

حاکمیت در ایران ؛ دینی و مدعی پیاده سازی فقه شیعه است . اما اگر باورهای مردمی در اقشار مختلف طبقاتی از جمله در بین کارگران ؛ اقوام ؛ ملیت ها را با افکار خامنه ای و یا فقهای حاکم و با نهاد دینی یکی فرض کنیم راهی جز خطای فاحش نرفته ایم . از نظر مبانی نظری هم می توان طرح نمود که منشأ طبقاتی و هستی اجتماعی افراد و گروهها و طبقات در مناسبات اجتماعی ؛ تعیین کننده افکار آنهاست ؛ از این نظریه فورا این نتیجه حاصل می شود که نوع دین ؛ افکار ؛ و عقایدی که کارگران و زحمتکشان و طبقات پیشرو دارند با نوع عقاید و افکار طبقات و اقشار استثمارگر و زالو صفت از جمله روحانیت حاکم در محتوای متضاد است هر چند در شکل تحت یک لوا باشند در رمان مسیح باز مصلوب اثر نویسنده سترگ یونان نیکوس کازانتزاکیس دو کشیش در برابر یکدیگر صف آرایی می کنند یکی کشیش کلیسای رسمی و دیگری کشیش مردمی است که کشیش رسمی برای سرکوب دومی وی را بلشویک و کمونیست می نامد . و باز واضح است تا معیشت ؛ زندگی و وضعیت آینده افراد به دست حوادث و در عصر ما بازار آزاد قرار دارد و امور زندگی اندازه پذیر ؛ مشخص و قابل ارزیابی و پیش بینی نیست اعتقاد به نیروهای غیبی ؛ روبرنای دست نامرئی در کار و زندگی و معیشت است و حل آن فقط با تغییرات عمیق در نهادها و سازمان های کار و تولید و نفی استثمار و نفی کسب فوق سود های باد آورده امکانپذیر خواهد بود . با چنین مبانی فکری به اصطلاح امثال این پیشتازان ؛ در تبلیغات خود یکسره به نفی مذهب در تمامیت و کلیت خود می پردازند و هر توهین ؛ فحاشی و دشنامی را به آن روا می دارند . چنین رویکردی در رابطه با دیگر موارد از جمله ملیت ؛ سنت ها ؛ رابطه خصوصی زن و مرد و دیگر باورها تکرار می شود . اما می توان سئوالات زیر را مطرح نمود :

* آیا در صورت ؛ توهین و فحاشی نسبت به کلیت دین و باورها و اعتقادات مردم می توانند با توده های مردم و جنبش های مردمی ارتباط برقرار کنند؟ همانطور که می دانیم بخش های عظیمی از مردم معترض و مبارز در عرصه خیابان و کار ؛ باورمند به مبانی دینی هستند

* آیا باعث ترس و وحشت مردم ؛ از تحولات و تغییرات و بدبینی نسبت به کل سازمان ها و تشکیلات مبارز و انقلابی نمی شوند ؟ همان حربه ای که شاه ؛ استعمار و روحانیت بخوبی در توجیه سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق استفاده نمودند

* آیا روش برخورد یکجانبه با روبناها بدون حل زیر بناها و هستی مادی آن ها ؛ یک روش ماتریالیستی و مارکسیستی بزعم آنان است ؟

* جامعه امروزه خواهان جدائی دین از دولت و شخصی بودن امر دین است و احترام به افکار و عقاید و باورها جزو اصول پذیرفته شده حقوق بشری است آیا این قبیل به اصطلاح پیشتازان مبارزه ؛ درکی از این قانونمندی های حداقلی دارند ؟

* با توجه به عدم شناخت شرایط انضمامی و مبارزات جاری توسط این قبیل گروهها ؛ عدم پذیرش مبانی حقوقی پذیرفته شده و ضدیت با باورها و عقاید مردم ؛ آیا نظام جنایت پیشه ولایت فقیه از وجود و تبلیغات این گروهها استقبال نخواهد کرد تا ضمن ترساندن مردم آنان را به تمکین وضع موجود راضی نماید ؟

با ملاحظات فوق آیا می توان گروههای فوق را علیرغم تبلیغات و داعیه های ضد حکومتی آنها که حتی توهم نقش رهبری مبارزات مردم بر علیه حاکمیت را دارند ؛ دوستان مردم و دشمن حاکمیت موجود نامید ؟ شکی نباید داشت که دغدغه عملی و واقعی آنان رشد ؛ گسترش مبارزات مردمی نیست بلکه آنها دغدغه های شخصی و فردی خود و تثبیت منافع و جایگاه فعلیشان را دارند و بقیه موارد جز سرابی نیست و هیچ تأثیر مثبتی هم در عمل نخواهند داشت .

۶) برخی از این گروهها که خود را از کلیه گروههای دیگر پیشرو تر می دانند یک هدف را مثلا لغو کار مزدی و یا ضد سرمایه داری انتخاب کرده و معتقدند که تمامی مبارزات تاریخی در ایران چون شعار ضد سرمایه داری نداشته شکست خورده اند و به اینصورت تمامی پیچیدگی های تاریخی ؛ فرهنگی ؛ اقتصادی ؛ سیاسی و تأثیر قدرت های بزرگ را یکسره حذف کرده و عدم موفقیت آنان را در اشتباه در اعلام اهداف می دانند اینان بجای تحلیل شرایط اقتصادی ؛ سیاسی ؛ فرهنگی و تاریخی شرایط ایران و بررسی تأثیر هر مرحله ای از مبارزات ؛ معتقدند که نوع اهداف اعلام شده و جمله بندی آن بوده که عامل عدم پیروزی جنبش ها و مبارزات بوده و با این نوع فکر خود را کلا" در دسته ایده آلیست ها قرار می دهند . باید گفت همه جریانات عمده مبارزه در ایران ؛ استقرار یک نظام بدون استعمار طبقاتی و برقراری یک نظام انسان محور در محتوای مبارزات خود و نیز در اعلام اهداف خود گنجانده اند ؛ یعنی هدف مورد نظر گروه ضد سرمایه داری را در واقع با بیان و ادبیات و عباراتی دیگر مد نظر داشتند اما گروه ضد کار مزدی اظهار می کند که باید همه دقیقا عین این شعار را می دادند و بهمین لحاظ کلیه مبارزات تا کنونی بی فایده بوده و با شکست مواجه شده است - و به این ترتیب ابتدایی ترین مبانی علمی و فلسفی و هستی شناسی سازمان ها و احزاب و طبقات حاکم و محکوم را نفی می کنند و باید سؤال کرد که اگر این گروه با درایت و نبوغ خود به کشف این مسئله نایل شده اند چرا در پیشبرد مبارزه در صحنه عملی نه تنها یک گام بجلو برنداشته به عقب نیز رفته اند در حالیکه از نظر آزادی تبلیغات و بیان اهداف خود محدودیتی نداشته اند . این گروه در اساسنامه خود معتقد به فقط کار علنی و بدون وجود سازمان و تشکیلات سازمانی بوده و هدف را کار فرهنگی و کمک فکری برای ایجاد تشکل های کارگری گذاشته اند . این رویکردها و استراتژی ها در کدام مکان و در کدام زمان امکان پیروزی داشته است ؛ و آیا اصولا می توان چنین

توهمی را داشت؟ این گروه معتقد به اشغال کارخانجات ورشکسته توسط کارگران می باشند ظاهراً سرمایه دار و دولت آن آنقدر عقل نداشته و از سود متنفر اند که اگر قادر به کشیدن سود و ارزش اضافه از بنگاههای تولیدی بودند آنها را می کردند و یا فکر می کنند در نظام سرمایه داری و مناسبات بازار و تولید آن یک مرکز تولیدی قادر به حفظ خود و بقاء با یک تراز مالی ورشکسته می باشد؟ در این نظام اگر بفرض یک واحد تولید قوی هم با مدیریت شورایی قادر بکار باشد با توجه به نظام حاکم از نظر سیاسی آنها به ورشکستگی می کشانند .

با تعریفی که قبلاً از فرقه دادیم این گروه نیز برآستی یک فرقه است اما جالب است که این فرقه همه جریانات دیگر که دارای تشکیلات و عملکردی گسترده در سطح کردستان و یا برخی جنبش های اجتماعی هستند را فرقه می نامد . موضعگیری ها این گروه با دیگر گروهها بشدت خصمانه و خواهان حذف هستی آنان است ؛ با توجه به جایگاه رفیعی که برای خود قائل اند وقتی تمامی تشکل ها و گروههای داخل کشور در روز کارگر در سال ۸۸ و در سال ۸۹ اطلاعیه های مشترک صادر کردند و در اکسیون اعتراضی بطور متحد حضور یافتند این گروه از اتحاد و همکاری با بقیه سر باز زد و دلیل آنرا رفرمیستی و فرقه گرایی گروههای متحد دانست . این نگاه تمامی مبارزات تاریخی را یکسره بی مفهومی دانسته ؛ مبارزات دکتر مصدق را ضد کارگری ؛ چریک های فدائی خلق را مقصر اصلی در عدم تشکل یابی کارگران در دوره حکومت پهلوی و معرفی می کند یعنی عدم سازمان یابی کارگران را نه شرایط تاریخی ؛ طبقاتی و فرهنگی موجود بلکه تأثیر گذاری یک جریان مبارز می داند و به این ترتیب ایده آلیسم فکری خود را در هر جا به نمایش می گذارد . این گروه ضعف تمامی جریانات در گذشته و حال را عدم درک اصلی ترین مسئله که همان ایجاد تشکل شورائی ضد سرمایه داری است می داند . برای این نگاه فرقی بین پیچیدگی های اجتماعی بلوچستان و سیستان و صنعتی ترین شهر در دنیا مثلاً در آمریکا و یا انگلیس وجود ندارد و همه می بایست تشکل شورایی ضد سرمایه داری تشکیل دهند

بطور خلاصه اینکه با مبارزه کاملاً علنی و با پیگیری مطالبات صنفی ؛ بدون ضرورت وجود سازماندهی و تشکیلات سراسری ؛ عدم دخالت نیروهای تحول طلب و انقلابی غیر کارگر در مبارزات ضد سرمایه داری کارگران و این قبیل موارد ؛ در کجا ؟ و کی ؟ و چگونه امکان پیروزی بر طبقات کهن ؛ ارتجاعی و سرمایه داری جهانی امکانپذیر است همچنان بی جواب می ماند ؛ تجربیات تا کنونی تاریخ بشری و مبانی علمی سازماندهی طبقات اجتماعی ؛ جنبش ها و انقلابات هیچ گونه پاسخی برای این تراوشات فکری ندارد و تنها یک راه در پیش است که تا وقت

ظهور به انتظار موعود بنشینیم

برای آنکه دقیقاً" ملاحظه کنیم که جهت مبارزه گروههایی امثال گروه بسیار پیشرو ضد سرمایه داری ؛ ضدیت با انحصار سیاسی - اقتصادی حاکم و یا ضدیت با مبارزات مردمی و کارگران است هر چند وقت گیر است اما به طرح موضوع منشور حداقلی چهار تشکل شامل : سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه ؛ سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی اتوبوسرانی تهران ؛ انجمن صنفی کارگران برق و فلز کار کرمانشاه و اتحادیه آزاد کارگران ایران و دو اظهار نظر متفاوت در باره این منشور حداقلی که اولی توسط آقای تقی روزبه و دومی توسط کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری نوشته شده نظری می اندازیم

نگاهی به منشور مطالبات حداقلی کارگران * اهمیت آن در شرایط کنونی

طنین گام های طبقه کارگر

به نقل از افق روشن پنجشنبه ۶ اسفند ۱۳۸۸

(کلیه تأکیدات از ماست)

انتشار منشور مطالبات حداقلی کارگران در آستانه سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمین، آنهاً تحت شرایط سخت سرکوب، توسط چندین تشکل کارگری و دارای پایگاه اجتماعی معین در میان کارگران را باید گامی مهم و هوشیارانه در پاسخ به نیازهای وضعیت کنونی از سوی بخشی از جنبش کارگری و فعالان آن به شمار آورد. اهمیت این منشور هم بدلیل مفاد آن است که در حکم جهشی در طرح مطالبات کارگری در انطباق با جنبش سیاسی موجود علیه استبداد حاکم است و هم در این واقعیت که توسط چندین تشکل سابقه دار کارگری و دارای پایگاه اجتماعی معین در میان کارگران صادر شده است. وگرنه ارائه منشورهای مشابه و کامل تر از آن امری سابقه ای نیست و هر فرد و جریانی می تواند هر لحظه چنین منشوری را ارائه نماید، اما بدلیل نجوشیدن آن از میان کارگران فاقد برده مؤثر بوده و البته سرنوشتی بهتر از نمونه های مشابه قبلی نخواهد داشت. زیرا که یک گام عملی جنبش ده ها بار بهتر از یک برنامه و یا پلا تفرم بالا بلند و بی ارتباط با جنبش عمل می کند. آن چه که سبب می شود آن را در سیر مطالبات و مبارزات کارگری یک جهش بدانیم، همانا گره زدن (پاره ای از) مطالبات اقتصادی کارگران (پاره ای از) مطالبات سیاسی توسط بخشی از خود کارگران و فعالین دست اندر کار است. میدانیم که گره زدن مطالبات سیاسی با مطالبات اقتصادی و اجتماعی، از طریق شفاف شدن مطالبات پایه ای جنبش های اجتماعی دخیل در آن، و از آنجمله پیوند بین نان و آزادی و نفی قاطع تبعیض جنسیتی و تبعیض ملی، از نیازهای مهم جنبش برای تعمیق و گسترش پایه های توده ای خود بشمار می رود.

اگر از این منظر به مسأله نگاه کنیم معلوم می شود که منشور مزبور گرچه رفرم است و خود ارائه کنندگانش نیر باوقوف به آن، آن را مطالبات حداقلی نامیده اند اما از آن نوع رفرم های بزرگ می باشد که در انطباق با تب و تاب جنبش و معطوف به مطالبات کلان اقتصادی و سیاسی است. هم چنین این منشور بدلیل انگشت گذاشتن بر مطالبات مشخص دارای پتانسیل بسیج کنندگی است و می تواند نقش چاشنی تعمیق مبارزات را ایفاء کرده و راه را برای گام های بعدی بگشاید. و بهمین جهت از نوع رفرم هائی است که در چهارچوب نظام کنونی قابل پاسخ گرفتن نیست و در بستر حرکت خود، خواه ناخواه نفی کننده آن خواهد بود. مثلاً آیا مطابق بند ۱ آن، بر رسمیت شناختن بی قید و شرط آزادی تشکل ها و بیان و اعتصاب و مطبوعات و تحزب می تواند در چهارچوب نظام کنونی بگنجد؟ هرگز. یا مثلاً لغو فوری اعدام و یا "لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی" بی گمان تحقشان در گرو نفی استبداد و نظام حاکم است. بنابراین صرف نظر از اینکه طراحان و باورمندان آن چه گونه بیان دیدشند، مطالبات مطرح شده عموماً از نوع رفرم هائی هستند که در گرو چالش های بزرگ با قدرت سیاسی و طبقاتی حاکم و متضمن نفی نظام موجود است و بهمین دلیل بیشتر نقش آتش زنه را در سوق دادن مبارزه به جلو بازی می کند.

در اینجا بهتر است به بررسی جنبه های مختلف منشور که از لابلای بندهای آن مستفاد می شود بپردازیم: - گره زدن مطالبات و نبردهای موضعی و پراکنده کارگران به یکدیگر از طریق مبارزات و مطالبات کلان و مشترک کارگری ناظر به یک گسست و حلقه مفقوده ای است که اکنون در مبارزات موضعی پراکنده کارگران و تبدیل شدن آن ها به مبارزات فراگیر و سراسری وجود دارد: طرح مطالبات مشخص و فراگیر کارگری هم چون تعیین حقوق حداقلی توسط خود

کارگران و نمایندگان، پرداخت دستمزدهای معوقه، امنیت شغلی، مقابله با اخراج و بیکارسازی و قراردادسفيد امضاء و بیمه بیکاری و حقوق بازنشستگان و تأکید برتشکل مستقل کارگری و... همه و همه می توانند صفوف پراکنده کارگری را حول خواست های مشترک و فراگیرشان گردآورند.

- ازسوی دیگر طرح یک رشته مطالبات سیاسی عاجل و گره زدن مطالبات اخص کارگری با مطالبات و مبارزات سیاسی و کلان ضد استبدادی و با دیگر اقشار و جنبش های اجتماعی دیگر، نه فقط نقش مهمی در گشودن روزنه ای بسوی مبارزات موضعی و پراکنده که بدلیل ژرفای بحران پاسخی دریافت نمی کنند باشد، بلکه هم چنین بسترنمائی برای ایفای نقش فعال و آگاهانه تر جنبش کارگری در جنبش عمومی و تعمیق مطالبات این جنبش فراهم می کند. به عنوان مثال راه را برای فعال شدن اهرم نیرومند اعتصاب-بویژه در شاخه های حیاتی و تعیین کننده آن- در کنار مبارزات خیابانی، همانطور که این منشور در اشاره به انقلاب بهمن ۵۷ به اهمیت آن در درهم شکستن ماشین استبداد سلطنتی اشاره می کند، همواری سازد. از این رومی توان گفت که منشور فوق به سهم خویش در راستای نقش آفرینی جنبش طبقه کارگر در جنبش عمومی ضد استبدادی و زدن مهر مطالبات خود در آن قرارداد دارد. باید اضافه کرد که بطور کلی بدون آنکه کارگران و کلیه مزد و حقوق بیگران در رأس جنبش آزادی خواه و عدالت و برابری قرار بگیرند، تضمینی برای تحقق آزادی و برابری وجود ندارد. از این جهت صدور بیانیه فوق را باید گامی در جهت پر کردن این حلقه مفقوده بشمار آورد. در این منشور به طور مشخص بر چندین خواست سیاسی عاجل و مهم همچون آزادی بیان، اعتصاب و اعتراض و مطبوعات و تحزب، آزادی زندانیان سیاسی، لغو اعدام، توقف سیاست کلان هدفمند سازی یارانه و آزاد سازی قیمت ها و... و با قید فوری به همه آن ها اشاره شده است. ضمن آنکه در مقدمه هم بر بیان منفی نظام حاکم و سرکوب هدف های انقلاب را مورد حمله قرار داده است.

ازسوی دیگر میدانیم که هیچ مبارزه طبقاتی واقعی نمی تواند سیاسی نباشد و سیاسی شدن مطالبات خود گام مهمی در تقویت وجه طبقاتی آن است. چرا که بجای مخاطب قراردادن یک کارفرما و این یا آن بورژوا، از یکسو کل حاکمیت و طبقه بورژوازی را مخاطب قرار می دهد و ازسوی در صفوف خود نیز نه خواست این یا آن بخش طبقه و این یا آن خواست خود ویژه محلی، بلکه خواست مشترک همه کارگران را در برابر بورژوازی و حاکمیت می نهد. از همین روست که مارکس خواست ۸ ساعت کار را که خواست مشترک کل طبقه کارگر در برابر بورژوازی بود، یک مبارزه طبقاتی می نامید و لو آنکه هنوز ماهیتا یک خواست انقلابی هم به شمار نمی رفت و تنها یک رفرم مهم و بزرگ محسوب می شد. ج- منشور با تأکید بر منافع مشترک بخش های مختلف کارگران یعنی کارگران رسمی و قراردادسفيد و بیکاران و بازنشستگان بر روی یکی از گسست ها و عوامل پراکندگی طبقه کارگران گشت تأکید نهاده است. بدیهی است که تلاش برای اتحاد در صفوف بخشهای گوناگون طبقه گسترده کارگر با توجه به ایجاد و بهره گیری بورژوازی و دولت از این گونه تفرقه ها و سرکوب کارگران و تشدید استثمار، دارای اهمیت زیادی است. - منشور هم چنین با مشروط کردن حداقل دستمزد و تصویب قانون کار به نظر مستقیم کارگران و نمایندگان آن ها، یعنی به دوحوزه مهم از مطالبات فراگیر کارگران، عملابه مرزبندی با سه جانبه گرایی پرداخته است.

- نگاه فراگیر به مفهوم و دامنه نیروی کار و ضرورت تقویت همبستگی در میان صفوف گوناگون آنها، از دیگر نقاط قوت منشور است. این کار با دفاع از منافع و حقوق کارگران و همه مزد و حقوق بگیران فرمولبندی شده است. که زمینه مناسبی را برای پیوند بخش های مختلف طبقه بزرگ مزد و حقوق بگیر و کلیه استثمار شوندگان اعم از بخش تولید و خدماتی و یا خصوصی و دولتی و بیکاران و... را فراهم می سازد. می دانیم که بخش مهم و روزافزونی از نیروی کار در بخش های خدمات دولتی و خصوصی مشغول بکار هستند نظیر معلمان و کارمندان و پرستاران و... که ایجاد پراکندگی و تفرقه در میان آنها از سیاست های ثابت و شناخته شده بورژوازی و حاکمیت است.

- منشور هم چنین با دفاع از برابری کامل حقوق زنان و مردان به مخالفت با تبعیض جنسیتی موجود در میان نیروهای کار و در محیط های کار پرداخته و خواهان رفع آن شده است. بدیهی است که فمینیزه کردن نیروی کار نه فقط در جهت تحکیم صفوف کارگران است بلکه هم چنین در جهت تقویت پیوند جنبش کارگری با

جنبش پراهمیت زنان نیز هست. دفاع از کارگران زندانی و درخواست آزادی فوری آنها به همراه همه زندانیان و فعالان جنبش های اجتماعی وجه دیگری از پیوند جنبش طبقه کارگر با سایر جنبش ها را به نمایش گذاشته است.

- نکته مثبت دیگر استفاده از مفهوم و عبارت "تشکل های مستقل" است. گرچه شاید اکثر امضاء کنندگان خود طرفدار نوع سندیکائی باشند، با این وجود و شیوا،

ترجیح داده اند که از ترم فراگیر دیگری استفاده کنند. چرا که اکنون بر همه فعالین روشن است که رویکردهای مختلفی در میان فعالین و کارگران نسبت به

نوع تشکل ها- اعم از سندیکائی، شورائی، کمیته ها و یا مجامع عمومی و با درک های مختلفی از ماهیت و وظایف آنها- وجود دارد و نباید پای بندی و باور به این یا

آن نوع تشکل، موجب تشتت بیشتر در صفوف به قدر کافی پراکنده طبقه کارگر بشود. اتخاذ چنین رویکردی به معنی پذیرش واقعیت متکثر و پلورالیستی صفوف

مزد و حقوق بگیران است. آنها در شرایطی که متأسفانه نوعی از تمامیت خواهی و مشروط کردن هر نوع همکاری به پذیرش الگوی مورد نظر خود، وجود دارد.

همبستگی و سازمان یابی یک طبقه بزرگ و کثیرالعهده، باید بتواند علیرغم تنوع گرایش ها و منشورهای اجتناب ناپذیر، حول اشتراکات هم اکنون موجود به پیش

برده شود. بدون آن که هیچ گرایش و یا پلاتفرمی بخواند، پذیرش خواست های مورد نظرش را پیش شرط همکاری و همگامی خود عنوان کند و البته بدون آن که

از حق طبیعی خود در تبلیغ و دفاع از مواضع خود صرف نظر نماید. مهم آنست که این اختلافات سبب تحت الشعاع قرار دادن ضرورت وحدت و هم آهنگی نشود

و اصل همکاری حول اشتراکات را زیر نبرد. مثلاً چرا نباید طرفداران تشکل های ضد سرمایه داری ضمن حفظ نظر و تلاش مستقل خود، حول نقاط اشتراکشان با

حامیان این منشور به همکاری نپردازند؟ مگر نه این است که هر مدافع واقعی جنبش کارگری قبل از هر چیز در دفاع از منافع عمومی و همبستگی کارگران

و پرهیز از تفرقه و ترجیح دادن منافع عمومی آن بر منافع فرقه ای تعریف می شود!..... بیانیه در مقدمه خود به نحو معنادار و گویائی به نقش اعتصابات

و مبارزات سراسری کارگران در انقلاب ۵۷ و در رأس آن به نقش کارگران نفت در درهم شکستن ماشین استبداد سلطنتی اشاره می کند و با تأکید به بیلان آکنده

از فقر و فلاکتی که حاکمیت در طی تمامی این مدت به بار آورده است، با روحیه ای سرشار از رزمندگی و اعتماد بخود ضمن اشاره به مبارزات کارگران در طی

سالهای اخیر و زندانیان کارگر و با طرح آزادی فوری و بدون قید و شرط آنها در بندی از بندهای خود چنین می گوید: "اما برای ما کارگران سلولهای

زندانیان پایان کار نیست*۲، ما میلیونها انسانیم، ما تولید کنندگان تمامی ثروتها و نعمات موجود هستیم، چرخ تولید و زندگی در جامعه در دستان ماست، پشتوانه

ما تجربه اعتصاب متحدانه و شکوهمند کارگران نفت در انقلاب بهمن ۵۷ است و ما با این پشتوانه و با اتکا به قدرت میلیونی خود و با الهام از خواستهای انسانی

مردم ایران در انقلاب سال ۵۷، امروز و پس از سی و یک سال از بهمن ۵۷ رئوس خواستهای حداقلی خود را به شرح زیر اعلام میداریم و خواهان تحقق فوری

و بی قید و شرط همه آنها هستیم." باین ترتیب نیروی خلاق و دگرگون ساز نیروی جمعی کارگران پشتوانه تحق و پیشبرد مفاد منشور عنوان می شود.

بی تردید اتخاذ چنین رویکردی در این شرایط، یعنی در آستانه سی و یکمین سال سلطه نظام منحط اسلامی و تشدید بی سابقه بحران اقتصادی و سیاسی

و سرکوب، امری تصادفی نیست و متأثر از حرکات پر شور و امید آفرین مردم ایران علیه استبدادی است که البته حضور اقشار وسیعی از کارگران و مزد بگیران

در آن، خود از عوامل اصلی این رستاخیز نوین است و اکنون با برداشتن گامی تازه در جهت شفاف کردن مطالبات خود بر حضور و پیوند آگاهانه تر و فعال تر با جنبش

ضد استبدادی و بادیگر جنبش های اجتماعی مبادرت می کند.

در منشور فوق جای دفاع از برابری ملیت ها خالی است. گرچه در بخش کودکان به نحوی مطرح شده است، اما کافی نیست و مساله برابری ملی و رفع ستم ملی، یکی

از مسائل مهم جنبش دموکراسی در ایران است و علاوه بر آن یکی از مسائل درونی صفوف جنبش طبقه کارگر که از ملیت های گوناگون تشکیل می شود

نیز هست. در هر حال در این نوشته تأکید اصلی بر مولفه های پایه ای است که یک منشور اثرگذار در لحظات حساس کنونی لازم است به درجاتی در برگیرنده آن

باشد. باین دلیل می توان از تعدد منشورها و منشور منشورها- وحدت در کثرت- که حاوی اشتراکات پایه ای است سخن گفت. درنگی بر فراروندگی مبارزه

طبقاتی:

ماگرمالیست ها و حداکثر خواهان یعنی آنان که عادت دارند همواره به سقف مطالبات ونیمه پریوان نگاه کنند، ممکن است اهمیتی برای طرح مطالباتی که تهیه کنندگانش خود آن را حداقلی نامیده اند قائل نباشند، و آن را رفرمیستی و فاقد ارزش بدانند و وظیفه خود را نیز قبل از هر چیز در مرز بندی و افشاء آن خلاصه کنند. برای آن ها همواره نقطه عزیمت و هدف های متعالی و پیشار و دایره منطبق بر هم هستند و ایدئولوژی (و اهداف بی ارتباط با بستر واقعیت های فرارونده مبارزه طبقاتی) حرف آخر را می زند. اما واقعیت های مربوط به نحوه انکشاف و تعمیق مبارزه طبقاتی چیز دیگری می گویند: نخست آنکه بین رفرم و رفرمیسم باید فرق اساسی قائل شد. بین رفرم و انقلاب، بین خواست های اصلاحی با خواست های ریشه ای تر الزاماً تقابل ذاتی وجود ندارد، بلکه برقراری رابطه درست و سازنده بین آنهاست که موجب بسط مبارزه طبقاتی و پیشروی آن می شود. در حالی که سیاست های رفرمیستی با هدف حفظ نظام و اصلاح و مرمت آن صورت می گیرد و با هزاران رشته مرئی و نامرئی منظور خود را به نمایش می گذارد، اما رفرم های واقعی و گره گشا با انگشت گذاشتن بروی مطالبات و خواست های فراگیر و مشترک کارگران و بر بستر همبستگی و اقدام جمعی می تواند نیروی لازم و اولیه برای تغییر را بوجود بیاورد. در رویکرد رفرمیستی نگاه به بالا عمل می کند و حال آنکه در نگاه دیگر بسیج نیروهای پایه و فشار از پایین نقش اساسی را دارد. اگر این آموزه مهم مارکس را بپذیریم که کارگران اسیر و گرفتار در هزاران تار و پود و زنجیرهای مرئی و نامرئی به مناسبات سرمایه داری، تنها می توانند از طریق مبارزه جمعی خود برای تغییر شرایط حاکم بر خود و به همراه آن تغییر خود و آگاهی خود، راه رهایی را بگشایند و امکان خروج از وضعیتی را که به آن زنجیر شده اند و باشیوه زندگی خود آن را باز تولید می کنند بدست آورند، آنگاه به اهمیت این گام ها و اقدامات عملی و اولیه برای خروج از سیکل بسته وضعیت بردگی و باز تولید آن پی خواهیم برد. معنای دیالتیک پیشروی و رهایی بر این اساس جز قرار دادن نقطه عزیمت بر اساس رفرم های کارگشا و در انطباق با سطح جنبش و شکل دادن به اقدام و اراده جمعی برای عبور به اهداف و الایترهائی نیست. چرا که انسانهای مثله شده و از خود بیگانه تنها در بستر مبارزات همبسته خود برای تغییر شرایط انحطاط آمیزی که در آن عوطه ور شده اند و بر علیه اش بر آشوبیده اند، قادر به باز آفرینی خود به مثابه انسان و دارای عزم مقابله با شرایط باز آفرینی این انحطاط و فلاکت می شوند.

طبقه در معنای سلبی خود امری پیشینی و داده شده نیست بلکه امری است در حال شدن و ساخته شدن در گرماگرم مبارزه طبقاتی. آنچه که در جوامع بورژوائی موجود است طبقه در وجه اثباتی خود یعنی تولید کننده ثروت اجتماعی و اسیر در مناسبات باز تولید سرمایه و به مثابه بخشی اساسی از نظم موجود است. کارگر در این معنا همواره در حال باز تولید خود به مثابه کارگر مزدبگیر است. از همین رو درک اهمیت مبارزه حول خواسته های مشخص و پیشروی بر این بستر توسط انسانهای عوطه و در در این منجلا ب و اسیر در تار و پود آن، و تقویت این روند رهایی توسط همه عناصر و فعالین آگاه تر، می تواند در راستای تقویت طبقه در معنای سلبی خود و سمت گیری بسوی فراتر رفتن از نظام موجود باشد.

<http://www.rahekaregar.com/temp/manshor.html>

http://www.ofros.com/etelayee/moshtarak_manshor.htm

* -

یا:

* ۲- آیا تقارن انتشار این منشور با تشدید فشار به منصور اسانلو و حتی سوء قصد به جان وی در زندان گوهر دشت، تصادفی است؟ یا آنکه

رژیم نگران از شنیدن طنین گام های جنبش کارگری این چنین دستپاچه شده و با تلاش مذبحانه و در عین حال جنایتکارانه از زندانیان به

مثابه گروگان برای کاستن از طنین گام های طبقه کارگر سودمی جوید؟ در هر حال در چنین شرایطی است که اهمیت خواست آزادی

برای اینکه بدانیم جنبش عظیم!! ضد سرمایه داری کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری نیز در جهت ارتقاء مبارزات کارگری و مردمی و در تقابل رو در رو با نظام انحصارگر سیاسی و اقتصادی و ضد کارگری موجود قرار دارد؟؟!! و یا آنقدر انقلابی و چپ است که صفوف کارگران و حاکمیت را چپ و وارونه دیده و به جنگ تشکل های کارگری و مردمی و در نتیجه به خدمت نظام حاکم در می آید. به طرح بخش هایی از بیانیه کمیته هماهنگی ضد سرمایه داری می پردازیم:

تقلیل مطالبات پایه ای کارگران توسط چهار تشکل سندیکالیستی

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری

پنجشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۸۸

(کلیه تأکیدات و پرائنترها از ماست)

ما بارها اعلام کرده ایم که مبارزه اصلی و اساسی در درون جنبش کارگری ایران مبارزه بین گرایش های ضدسرمایه داری و رفرمیستی (اصلاح طلبانه) است. (یا با ما و انقلابی و یا ضد ما یعنی رفرمیستی) گرایش ضدسرمایه داری برای سازمان یابی طبقه کارگر شورای ضدسرمایه داری را مطرح می کند، حال آن که رفرمیست ها دنبال سندیکای سرمایه محور هستند کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری به عنوان جمعی از فعالان گرایش ضدسرمایه داری در «منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران» اعلام کرده است که "نفس طرح مطالبه کارگران از سرمایه داران و دولت آن ها به معنای آن است که سرمایه داران حاصل کار و تولید کارگران است. مطالبه کارگران از سرمایه داران از بابت هیچ چیز نیست مگر از بابت کار اضافی ای که برای سرمایه داران انجام داده اند اما در ازای آن هیچ چیز نگرفته اند. بنابراین، کارگران با طرح مطالبات خود در واقع به سرمایه داران و دولت آن ها می گویند که آنان باید این مطالبات را از محل همین کار پرداخت نشده برآورده کنند. بدین سان، کارگران در همان مبارزه خودانگیزخته خویش نظم سرمایه را به چالش می کشند و باید بکشند (پس چه نیاز به کمیته هماهنگی و امثالهم است). کارگر در لحظه لحظه زندگی خود به گونه های مختلف این مضمون ضدسرمایه داری را بیان می کند که چرا باید من کار کنم اما یکی دیگر بخورد؟ چرا باید تمام ثروت جامعه را من تولید کنم اما خودم از آن کاملاً بی بهره باشم؟ (با پذیرش و بیان این جمله کارگر به آگاهی کامل طبقاتی دست یافته است!!) نمونه اخیر رویکرد رفرمیستی به طرح مطالبات پایه ای کارگران متنی است که چهار تشکل سندیکالیستی (سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، اتحادیه آزاد کارگران ایران، انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه) تحت عنوان «منشور مطالبات حداقلی کارگران ایران» در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۸۸ منتشر کرده اند.

به بحث اصلی درباره مضمون «منشور مطالبات حداقلی کارگران ایران» بازگردیم. در این منشور آمده است: "ما میلیون ها انسانیم، ما تولیدکنندگان تمامی ثروت ها و نعمات موجود هستیم، چرخ تولید و زندگی در جامعه در دستان ماست...". اگر تشکل های تدوین کننده این منشور واقعا بر این باورند که کارگران تولیدکننده تمام ثروت ها و نعمات موجود هستند آیا این تشکل ها چنین باوری دارند؟ اگر ندارند، دیگر نمی توانند بگویند کارگران تولیدکننده تمامی ثروت ها و نعمات موجود هستند. اما اگر چنین باوری دارند، چرا آن را در این منشور اعلام نکرده اند؟ (چون بیانات فوق در مقدمه منشور آمده معلوم است که اعتقاد به آن ندارند و این تشکل ها نوکران سرمایه داری هستند؟؟!!) آیا همین اعلام نکردن به این معنی نیست که به نظر این تشکل ها سرمایه

داران الزامی در بازگرداندن کار پرداخت نشده کارگران ندارند؛ به نظر ما، عدم اعلام این نکته در این منشور فقط می تواند به این معنی باشد که این تشکل ها ثروت به دست آمده از کار و تولید کارگران را حق سرمایه داران می دانند. به بیان ساده تر و روشن تر، این تشکل های سندیکالیست به طور ضمنی استثمار کارگران توسط سرمایه داران را به رسمیت می شناسند و هیچ مخالفتی با آن ندارند. علاوه بر این موارد آشکار دفاع از سرمایه داری تحت لوای دفاع از کارگران، تعیین حداقل دستمزد کارگران نیز با رویکرد رفرمیستی مطالبه شده است. در رویکرد ضد سرمایه داری به تعیین حداقل دستمزد، این حداقل بر اساس ثروتی که کارگران تولید کرده اند «تولید ناخالص داخلی» تعیین می شود (این فرمول مبنای صحیحی برای تعیین دستمزد نیست در انتها توضیح داده می شود). تشکل های سندیکالیستی فوق تعیین حداقل دستمزد را به "اعلام نظر خود کارگران از طریق نمایندگان منتخب آن ها در مجامع عمومی کارگری" موکول کرده اند. این چیزی نیست جز اعلام موضع رفرمیستی در پوشش عدم موضع گیری. فعالان و پیشروان کارگری به یاد دارند که تا دیروز در قطع نامه هایی که به مناسبت های مختلف از جمله اول ماه مه از سوی رفرمیست های راست و چپ صادر می شد، حداقل دستمزد باید بر اساس دو معیار تعیین می شد، یکی نیازهای زندگی یک خانواده کارگری و دیگری نرخ تورم. از جمله مطالبات دیگری که سندیکالیست ها آن ها را تقلیل داده اند و یا اصلا در منشور خود نیاورده اند می توان به طور خلاصه به موارد زیر اشاره کرد: ۱- پرداخت دستمزد به زنان خانه دار. اکثریت مطلق زنان خانه دار کارگرانی هستند که با کار خانگی مفت و مجانی خود نیروی کار شوهرانشان را برای استثمار شدن توسط سرمایه داران آماده می کنند. بدیهی است که راه حل نهایی معضل کار خانگی - که وجودش کاملا به سود نظام سرمایه داری است - اجتماعی کردن آن است. اما تا آن زمان، دولت سرمایه داری موظف است از محل همان ثروت تولید شده توسط کارگران به زنان خانه دار همچون تمام کارگران شاغل دستمزد بپردازد. سندیکالیست ها در این مورد نیز رعایت حال سرمایه داران را کرده اند و هیچ سخنی از این مطالبه پایه ای مهم طبقه کارگر نگفته اند.

۲- مطالبه «برخورداری تمام افراد جامعه از تامین اجتماعی» در منشور سندیکالیست ها به تامین اجتماعی صرفا بازنشستگان تقلیل یافته است. هر انسانی که در جامعه زندگی می کند - مستقل از این که شاغل است یا بیکار یا معلول و از کار افتاده - حق دارد از تامین اجتماعی برخوردار باشد و مستمری ماهانه بگیرد، و این امر فقط به بازنشستگان یعنی کسانی که ۳۰ سال یا کمتر برای نظام سرمایه داری کار کرده اند، محدود نمی شود.

۳- مطالبه «بیمه بیکاری نباید از حداقل دستمزد کارگران شاغل کمتر باشد» به «برخورداری بیکاران از بیمه بیکاری متناسب با یک زندگی انسانی» تبدیل شده است. این عبارت «زندگی انسانی» نیز از جمله همان عبارت پردازی های توخالی است که فقط جهت خالی نبودن عریضه بیان شده است. «زندگی انسانی» یعنی چه؟ مسلما منظور سندیکالیست ها نمی تواند زندگی در بیرون از چهارچوب سرمایه داری باشد، چرا که در نبود سرمایه داری سخن گفتن از معضلی به نام بیکاری و بیمه بیکاری اساسا معنا ندارد. پس منظور آن ها زندگی انسانی در چهارچوب نظام سرمایه داری است. اما مگر در جامعه سرمایه داری اصلا امکان زندگی انسانی وجود دارد؟ اگر منظور، زندگی متعارف در کشورهای «پیشرفته» سرمایه داری است که باید گفت اولاً آن زندگی نیز انسانی نیست و ثانیاً، طرح مطالبه به این صورت کلی و نامشخص دست سرمایه داران و دولت را باز می گذارد که «زندگی انسانی» را هر طور می خواهند تعریف کنند. در حالی که مطالبه پرداخت بیمه بیکاری بر اساس حداقل دستمزد کارگران (و طبعا سطوح بالاتر آن طبق سابقه کار) هیچ گونه ابهام و ناروشنی ندارد.

۴- مطالبه «برخورداری تمام شاغلان از غذا و سرویس ایاب و ذهاب رایگان» در منشور سندیکالیست ها وجود ندارد. ارائه این خدمات، اجزای جدایی ناپذیری قیمت نیروی کار است و عدم مطالبه صریح و موکد آن ها توسط سندیکالیست ها نشان می دهد که آنان حتی در چانه زنی بر سر دستمزد نیز در مقابل سرمایه داران کم می آورند. ۵- مطالبه «برخورداری تمام شهروندان از مسکن مناسب با تمام امکانات رفاهی و ارتباطی و وسایل خانگی» در منشور سندیکالیست ها نیامده است. مسکن از جمله مطالبات بسیار مهم طبقه کارگر است، به طوری که اکنون کارگران یا اساسا از آن محرومند و یا بخش اصلی دستمزد خود را صرف تامین آن می کنند، و با این همه آنچه به اصطلاح مسکن نامیده می شود چیزی جز آلونک های غیر قابل سکونت و فاقد امکانات اولیه نیست. طبقه کارگر باید از

دولت بخواهد که از محل همان ثروت تولید شده توسط کارگران برای تمام شهروندان مسکن مناسب دارای تمام امکانات بسازد و در همان حال ساختمان های تحت مالکیت خود را به عنوان مسکن مناسب در اختیار ساکنان جامعه قرار دهد.

۶- سندیکالیست ها در منشور خود مطالبه مهم «الغای کار کودکان» را اساسا حذف کرده اند و به گفتن این که «کودکان باید از امکانات آموزشی، رفاهی و بهداشتی یکسان و رایگان برخوردار شوند» اکتفا کرده اند. این کافی نیست. کودک و به طور کلی فرد زیر ۱۸ سال نباید مجبور به کار کردن برای امرار معاش شود. دستمزد کارگران باید در حدی باشد که علاوه بر تامین زندگی همسران زندگی حداقل دو فرزند زیر ۱۸ سال را نیز تامین کند. علاوه بر این، بخشی از دستمزد کارگران (حداقل ماهی صد هزار تومان) باید به عنوان پول تقدی ماهانه در اختیار افراد زیر ۱۸ سال خانواده قرار گیرد تا آنان هر طور که بخواهند مصرف کنند. کودکان بی سرپرست نیز باید تحت تکفل دولت قرار گیرند، از آموزش و بهداشت و رفاه برخوردار باشند و مجبور به امرار معاش نباشند.

۷- در مورد زنان و تبعیض جنسیتی، سندیکالیست ها به گفتن صرف «لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی» اکتفا کرده اند و هیچ سخنی از مطالبات مهم زیر به میان نیاورده اند:

- ممنوعیت هر گونه دخالت دولت در تعیین نوع زندگی، روابط زن و مرد یا دختر و پسر و پوشاک زنان

- ایجاد فرصت های شغلی برای زنان و امکانات رایگان چون شیرخوارگاه، مهدکودک، سالن غذاخوری و رخت شوی خانه در محل های کار و سکونت با هدف فراهم شدن زمینه برای الغای کار خانگی

در اینجا ممکن است سندیکالیست ها طبق معمول بگویند در حالی که مطالبه بخش وسیعی از کارگران ایران در شرایط کنونی در حد نازل درخواست دستمزد های معوقه است، آیا طرح مطالبات فوق به معنای برداشتن گام های بزرگ عملا امکان ناپذیر نیست؟ همان گونه که قبلا نیز گفته ایم، امکان پذیری یا امکان ناپذیری تحقق مطالبات کارگری به ویژه در جهنم سرمایه داری ایران هیچ ربطی به بالا یا پایین بودن سطح مطالبات ندارد. اکنون چه بسا مطالبه ای پایین تر و نازل تر از مطالبه دستمزدهای معوقه وجود نداشته باشد..... به هیچ وجه این گونه نیست که اگر کارگران در وضعیت کنونی شان مثلا به جای نان بربری درخواست چلوکباب بکنند نه تنها به چلوکباب دست پیدا نمی کنند بلکه خود را از همان نان بربری نیز محروم کرده اند. این خرافه صرفا محصول ناتوانی رفرمیستی است. تحقق حتی نازل ترین مطالبات نیز به قدرت کارگران بستگی دارد. کارگری که قدرت متحد و متشکل شورایی نداشته باشد حتی قادر به گرفتن دستمزد معوقه خود هم نیست. برعکس، کارگری که قدرت متشکل شورایی داشته باشد می تواند حتی مطالبات سطح بالای خود را نیز به طبقه سرمایه دار و دولت تحمیل کند. بنابراین، تشکل های سندیکالیستی فوق نمی توانند برای تقلیل مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران ضعف و پراکندگی کنونی کارگران را بهانه کنند. اگر آن ها واقعا نگران ضعف و پراکندگی کارگران ایران هستند بهتر است به جای تلاش برای ایجاد سندیکاهایی که نه تنها این مشکل اساسی را حل نمی کنند بلکه کارگران را به بیراهه می برند، به فکر برپایی قدرت واقعی طبقه کارگر از طریق ایجاد شوراهای ضد سرمایه داری کارگران باشند. سندیکا، همان گونه که ما بارها نشان داده ایم، از این سر مانده و از آن سر رانده است. از یک سو، دولت سرمایه داری آن را سرکوب می کند، و از سوی دیگر، کارگران به آن اقبال نشان نمی دهند. در شرایطی که هرگونه تشکل مستقل کارگری سرکوب می شود، کارگران باید به فکر تشکلی باشند که بتواند با تکیه به نیروی کارگران در مقابل سرکوب بایستد و کارگران را علیه سرمایه و دولت آن بسیج و متشکل کند. این تنها راه دست یابی به مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران است. در این مورد، از سندیکای رفرمیستی هیچ کاری ساخته نیست. کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری ۲۹ بهمن ۱۳۸۸

مشاهده می کنید که همه چیز از نظر کمیته هماهنگی بسادگی و بسادگی و تأکید می شود بسادگی قابل حل است بجای سندیکا که دولت سرکوب می کند و حتی مجوز آنرا صادر نکرد و کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه مجبور شدند به وجود سندیکای خود در قبل از سال ۵۷ مراجعت و خود را هیأت بازگشایی بنامند و بابت تشکل خود و حرکات اعتراضی که توجه تمام کارگران ایران و جهان را جلب و از تعطیلی کامل این واحد عظیم جلوگیری نمود و ضرب و شتم و زندان و اخراج و بی خانمانی و درگیری را متحمل شدند کمیته هماهنگی راه حل آنرا دارد : "تشکیل شورا" هیأت مدیره و کارگران هفت تپه ؛ بیخشد متوجه نیستند که این نام معجزه گر است موضوع توازن قوای مبارزاتی و طبقاتی ؛ میزان پراکندگی کارگران و یا فشرده گی و تمرکز آنها ؛ سطح آگاهی تاریخی و طبقاتی کارگران ؛ سطح تکنولوژی شرکت ؛ سنت های مبارزاتی ؛ و بسیاری امور دیگر نیست !! "معجزه گر شورا" تمامی موانع را یکجا از پیش پا بر می دارد و توازن قوای را از اینرو به آنرو می کند ؛ بزعم این گروه تنها یک نکته نیز برای آگاهی کارگران کافیست که چرا من کار کنم و دیگری بخورد . با رویکردهای کمیته هماهنگی تمامی مشکلات کارگران حل خواهد شد البته در درون نظام سرمایه داری ؛ زیرا کمیته هماهنگی کارگران مطالبات خود را از سرمایه دار و دولت حامی آنان می خواهند . بزعم کمیته هماهنگی بیان مطالبات کارگران اگر قابل تحقق باشد و یا اصلا نباشد هیچ فرقی ندارد ؛ البته عقل سلیم و دانش استراتژیک که حاصل دستاورد علمی است می گوید که "مطالبات و اهداف همواره می بایست هر چند به سختی ولی قابل تحقق باشند" به کت کمیته هماهنگی نمی رود . کارگران که برای تعطیل نشدن کارخانه و یا دریافت حقوق معوقه خود گاه با خانواده های خود اقدام به بستن جاده ها برای دستیابی به حقوق اولیه خود را دارند و رنج شکنجه و زندان و بیکاری را بر خود هموار کرده اند بزعم کمیته هماهنگی خوبست برای یکی دیگر از مطالبات به این اقدامات متوسل شوند مثلا برای تحقق مطالبه "ممنوعیت هر گونه دخالت دولت در تعیین نوع زندگی، روابط زن و مرد یا دختر و پسر و پوشاک زنان" و یا برخی دیگر از مواد منشور مطالبات کمیته هماهنگی . با خانواده های خود به بستن جاده ها اقدام کنند . از نظر کمیته هماهنگی امکانپذیری و اولویت بندی مطالبات اهمیت ندارد .

کمیته هماهنگی برای حل مشکل تعیین حقوق یک راهکار جامع ارائه داده است توزیع "درآمد ناخالص ملی بین کارگران" که با توجه به اینکه قرار نیست کسی کار کند و کسی بخورد و لذا همه باید کار کنند و تولید ناخالص - حتی نه خالص - می بایست توزیع شود آنگاه هزینه های بهداشت و درمان و آموزش رایگان که جزو مطالبات بحق کارگران است و نیز تأمین مسکن و حقوق برای زنان خانه دار و افراد زیر ۱۸ سال و حقوق بازنشستگی؛ هزینه های امور عمرانی ؛ گسترش تولید ؛ نوسازی و هزینه های دولت از کدام محل می بایست تأمین شود ؟ آیا متفکرین و اندیشمندان ضد سرمایه داری می فهمند چه می گویند ؟ آیا صحنه مبارزات اجتماعی و طبقاتی و ساخت پذیری جامعه با افکار مخدوش و در هم و برهم ؛ متناقض جای بچه بازی و گفته های بی مسئولیت است ؟ این قدیمی تر (بقول خودشان) آیا آنقدر قدیمی نیستند که منجمد شده اند ؟ به این دوستان و امثالهم می بایست گفت که در کدام طرف ایستاده اید حاکمیت و یا مردم ؟ ممکنست برخی از این نوع قضاوت برنچند و بگویند که در قضاوت و گفتار زیاده روی شده ؛ اما مگر عرصه مبارزات اجتماعی و طبقاتی و طرح ریزی برای جامعه نوین جای بازی و شوخی و گفته های بی سر و ته ؛ بی منطق ؛ ضد علم و دلخواهی است آیا سبک گیرنده گان امور از صحنه تاریخ محو نشده و نخواهند شد ؟ آیا غیر از این نیست که دانشمندان کمیته هماهنگی از هر دانشی تهی هستند و حتی در تجزیه و تحلیل توازن قوای طبقاتی ؛ نوک سرنیزه را به سمت فعالیت های کسانی قرار داده اند که خودشان نیز اعتراف کرده اند که این تشکل ها زیر ضرب حکومت سرمایه داری است و لذا در واقع بنفع حاکمیت غدار ؛ جنایت پیشه و سرکوبگر شمشیر می زند . اگر سندیکاهای فوق می توانند مدعی نمایندگی بخش هایی از کارگران باشند ؛ آنگاه کمیته هماهنگی نماینده کدام بخش از جنبش اجتماعی موجود است که به نفی و تحطئه آنان می پردازد ؟ چون نماینده جنبش کارگری و اجتماعی نیست راهی برای ما نمی ماند که بگوییم نماینده بی اجر دولت سرمایه داری است همانطور که در نفی کلیه سازمان ها و تشکل های مبارز تاریخی و نیز حکومت ملی دکتر

مصدق در کنار حاکمیت و حزب کمونیست کارگری و امثالهم قرار می گیرد و همانطور که مجلس بزرگداشت مبارز سترگ و رهبر مبارز کارگران نفت؛ فقید رحیم خسرو شاهی را بدلیل طرفداری از سندیکا تحریم می کند.

علی رغم تمام موارد می دانیم که آقای حکیمی و بسیاری از قدیمی هایی نظیر ایشان قربانیان چند دهه وحشت و ترور نظام ولایت فقیه بوده اند و تداوم حیات امثال ایشان هم ناشی از تصادف و اتفاق در این دوران است؛ معیار و حد و مرزی که باعث شد امثال ایشان توسط این نظام حذف فیزیکی نشوند نه معیارهایی نظام مند و تعریف شده بلکه همانطور که گفته شد ساز و کار تصادف بوده و از این فراتر اینکه امثال آقای حکیمی نتوانند به میل خود زندگی؛ ارتباط زنده و خلاق با محیط اجتماعی داشته و عمر خود را صرف تحقیق و کسب علوم اجتماعی و مبارزه جاری نمایند اینهم زندگی است که این نظام حکومتی نکبت بار به آنان تحمیل کرد؛ یعنی نتوانستند زندگی مورد دلخواه خود را تداوم دهند؛ از این نظر هم قربانی این حاکمیت سیاه هستند اما این را هم نمی توان ندیده گرفت که این شرایط عامل منجمد شدن قدیمی هایی از نوع ایشان باعث شکل گیری تفکری اولترا چپ و وارونه در دیدگاه های اجتماعی خود شوند؛ که هیچ ارتباط زنده و خلاقی با مبارزات جاری ندارند و وقتی که می خواهند وارد میدان شوند رفتار ایشان از نوعی است که اگر بخواهیم با اغماض صحبت کنیم؛ مدام بخود گُل می زنند در واقع قانونی که هستی اجتماعی است که افکار را می سازد در اینجا هم عمل نموده و خود را نشان داده است. در کویر برهوتی که جمهوری اسلامی ساخت و برخی قدیمی ها برای مقابله با نظام حاکم؛ اما بجهت تنگناهای فکری خود به بر پایی فرقه اقدام نمودند؛ حفاظت از فرقه بعنوان پایگاه مادی به عرصه ذهنی هم کشیده شد؛ در حالیکه فرقه را در موقع انکشاف اجتماعی؛ خود می بایست منهدم و به رود خروشان جنبش های زنده اجتماعی می پیوستند و این مهم یعنی انهدام فرقه بوقوع نپیوست و سازندگان آنرا هم در خود نگه داشت. توصیه ما به امثال ایشان اینست که ما دوست داریم در عرصه مبارزات اجتماعی حضور داشته باشید اما حداقل تا بازسازی فکری خود و درک صفوف متقابل در مبارزات عینی جاری و نه برداشت اسکولاستیک و ذهنی؛ با مشعشات و تراوش های فکری خود از تضعیف جنبش های کارگری در عمل و کمک به قربانی کننده خود یعنی حاکمیت؛ خود داری کنید. در جریان قربانی شدن ها تفاوتی بین جدیدی ها و قدیمی ها نیست و در واقع مرزی در این میان وجود ندارد؛ بلحاظ اینکه حاکمیت قصد قربانی کردن همه را یکجا داشته و استثنایی قائل نمی شود اما چون آقای حکیمی با نصب درفش؛ خود را قدیمی نامید؛ تمرکز ما هم روی قدیمی ها قرار گرفت. تا جدیدی هم در این میان در موضع گیری؛ تحلیل نیروهای اجتماعی؛ تدوین اهداف؛ استراتژی ها خط مشی ها دقت و حساسیت لازمه را بنمایند.

بحث نسبتا مشروحو که در مورد کمیته هماهنگی ضد سرمایه داری مطرح گردید بطور کما بیش در مورد دیگر محافل و گروههای موجود از جمله کمیته های مخلف؛ کانون ها و اتحادیه ها؛ از زوایای دیگری قابل انطباق است که رسالت و هدف این محافل و گروهها در درجه اول نه مبارزه برای دموکراسی؛ آزادی؛ رفع کلیه تبعیض ها و برقراری جامعه ای انسان محور و اجتماعی بلکه ابتدا تحکیم جایگاه خود بعنوان رهبریت محافل و تلاش برای پیوستن کل جامعه به دیدگاه و محفل آنهاست. در رویکردهای روزمره و جاری آنان؛ گسترش رابطه شخصی یعنی تبعیض نسبت به خودی ترها و کسانی که مثل موم در دست آنها شکل می گیرند؛ رفتار غیر دموکراتیک؛ انحصار اختیار در دست خود؛ و به کرسی نشاندن تفاسیر خود از وقایع موجود؛ پذیرش نظرات متفاوت در گفتار اما عمل به منویات خود در کردار؛ فقدان رویکرد علمی به تحولات اجتماعی و پیشبرد نظرات شخصی و حرکت بر اساس پیشفرض های خود و نه واقعیات زنده و موجود وجود دارد. و این ها علت عقب ماندگی چپ موجود از مجموعه تحولات اجتماعی موجود و فقدان توان اثر گذاری در شرایط بغایت آماده شرایط امروز ما می باشد. و بدون آسیب شناسی و بدون حذف کلیه رویکردهایی واپسگرایی فکری و جایگزینی با رویکردهای نوین و رو به پیش قادر به هیچ گونه اقدام مؤثری نخواهند شد. این آسیب ها که در

مرحله اپوزیسیون وجود دارد؛ اگر به فرض یکی از آنها در حاکمیت قرار بگیرد بحث های خودی؛ غیر خودی و شیوه حاکمیت استبدادی بار دیگر در جامعه از سر بر خواهد آورد.

فراموش نکرده ایم که در سال های قبل از ۸۵ در دانشگاهها بعنوان دانشجویان برابری طلب شکل گرفته بود؛ و حزب کمونیست کارگری توانسته بود چند تن از افراد مؤثر و فعال را جذب و امیدوار بخود کند؛ با توجه به نداشتن پتانسیل درونی و شکل گیری بر اساس توهمات و جاه طلبی؛ در عرض چند روز دچار آنچنان فرو پاشی شد که نه از تاک نشان ماند و نه از تاکنشان و آسیب شناسی آن خود دفتر کاملی می طلبد. عملکرد اسفبار این جریان باعث اثرات سوء در مبارزات بعدی شد که هنوز نتوانسته زخم های ناشی از آن را ترمیم نموده و شکل گیری یک جریان اصیل را به تأخیر انداخته است.

بطور خلاصه اینکه: همه گروههای مدعی مبارزه بجای انجام وظیفه عاجل و قاطع خود در مبارزه برای آزادی و برابری اجتماعی و اقتصادی و ایجاد نهاد ها و سازمان های مبارز خود فقط به طرح موضوع پرداخته و انجام آن را به کارگران حواله می دهند و در واقع در زمان موعودی که خواهد رسید طبقه کارگر خود بخود قادر بحل تمامی مشکلات و معضلات تاریخی و جغرافیایی خواهند شد. توصیه اصلی دوستان اینستکه همچنان بخواهید تا سپیده صبحدم بدمد.

آسیب شناسی :

پیشگامان سوسیالیسم که فرزند شاخص زمانه و عصر خود بوده اند با توجه به مفروضات؛ دانش و تحولات اجتماعی و مبارزات جاری؛ دست به تدوین تئوری ها و نظریه هایی زدند که منبع انقلاب های عظیمی در تاریخ علم محسوب گردید همانند نظریات و یا پارادایم کپلر و کپرنیک که انقلابی در شناخت سیارات و یا نیوتن در فیزیک؛ داروین در زیست شناسی؛ فرنل در تئوری موج نور؛ کلود برنارد در فیزیولوژی و هگل در فلسفه ایجاد نمود؛ آنان هم تحولات بسیار عمیق و جامعی در جامعه شناسی و اقتصاد و مبارزات طبقاتی و اجتماعی وارد کردند که موجب انقلابی عظیم در دانش بشری در زمینه جنبش های اجتماعی و انقلابات و علل و عوامل آن شدند آنان کاری بس سترک کردند و بلخص با روش شناسی و معرفت شناسی علمی و با پشتوانه فلسفه علمی اقدام به تجزیه و تحلیل جامعه خود بطور ارزنده نمودند اما در تداوم زمان؛ بااستثنای افرادی اندک؛ کار ارزشمند پیشگامان سوسیالیسم پیگیری نشد و لذا قانون "عامی شدن ایدئولوژی" در مورد نظریه های آنان نیز اعمال شد. برخی از مدعیان پیروی از پیشگامان سوسیالیسم نه تنها از عصر و زمانه خود دور و عقب مانده اند و فاقد دانش مورد نیاز در علوم اجتماعی؛ جامعه شناسی؛ ارتباطات؛ اقتصاد و نیرو می باشند؛ بلکه حتی از درک مبانی فلسفی و روش شناسی پیشگامان سوسیالیسم بکلی غافل ماندند و لذا افکار برنده پیشگامان در بین مدعیان پیروی از آنها؛ به تکرار و مکررات پوچ و میان تهی تبدیل شده است. محافل بسیاری با تعداد افرادی اندک که هر کدام در داخل خود نیز تضادهای بسیار فاحشی در عرصه نظر و عمل دارند همه یک چیز را می گویند: طبقه کارگر باید به نیروی خود متشکل شود؛ مبرم ترین وظیفه ایجاد تشکل های کارگری است و این عبارت پردازی ها نه از درک شرایط عینی و انضمامی تحولات واقعی و زنده جامعه خود؛ بلکه همانند قدیسین و یا آخوندهای کاسبکار اسلامی دائما ورد و دعا می خوانند تا نیتشان برآورده شود. اینان حاضر نیستند محفل تنگ و تاریک خود را شکسته و به رود خروشان واقعیات زنده جاری ببینند و کمک به ایجاد تشکل های و شورهای کارگری نیز بیشک یکی از وظایف پیشروان است اما به شرطی که محتوای؛ ساختار؛ ساز و کار درونی؛ جهت گیری عمده آنان نیز در ارتباط با جنبش زنده اجتماعی روشن و مشخص گردد. فرقه گرایان تنها در دکان و فرقه خود صاحب منصب هستند و بلحاظ همین فرقه گرایی نه تنها هیچ رشدی نکرده اند بلکه حواریون قبلی خود را نیز از دست داده اند. مثلا جریان موسوم به لغو کارمزدی پس از انشعاب های متعدد دیگر حاضر نشد حتی در روزهای

شاخص از جمله اول ماه مه با متحدین سابق خود و یا دیگر محافل مشابه عمل مشترک داشته باشد. برخورد این دوستان نسبت به فرقه های رقیب بسیار خصمانه و حذفی است و حتی گاهی نسبت به افراد و گروههای غیر فرقه خود برخوردی قهرآمیز تر نسبت به حاکمیت اتخاذ می کنند و دلیل آن اینست که هم اکنون برای پیشرفت فرقه خود؛ دیگر فرقه ها و افراد غیر را و نه حاکمیت را مانع می بینند. در این محفل های که در یکی دو سال قبل با ۱۵ نفر تشکیل می شد اینک هیچگاه به تعداد انگشتان یک دست هم نمی رسند و برای جذب نیرو علی رغم سیاست های بسیار لیبرال و محافظه کار در محتوای؛ بجهت نفی عمل و کار تشکیلاتی - سیاسی؛ گاهی در شکل در تحلیل ها و بیانیه های خود ظاهر و شکل تند؛ انقلابی و ساختار شکنانه می دهند تا ضعف در محتوای را جبران کنند و بتوانند افرادی را که از این حاکمیت ددمنش به تنگ آمده اند را جذب خود کنند. مطلق و بزرگ گویی؛ و بزرگ نمایی در مورد فرقه خود نیز یکی از راهکارهای جذب برخی افراد بی اطلاعی می شود. استقبال از دستگیری های و زندانی شدن خود در کوتاه مدت نیز یک ابزارهای گرمی بازار است. دستگاه پلیسی نظام ولایت فقیه که منافع حفظ قدرت خود را درک می کند به گفتارهای بظاهر تند و در ماهیت لیبرال منشانه وقعی نمی نهد اما یک دانشجوی ۲۰ ساله ساختار شکن در عرصه عمل سیاسی به ۱۵ سال زندان محکوم میشود.

مطالبی که در مورد فرقه " لغو کار مزدی " مطرح گردید در دیگر گروهها و فرقه های مشابه است و شناخت ما تفاوتی مهم فی مابین آنان نمی بنید. مخرج مشترک کلی آنان اینستکه در جنبش مبارزاتی مردم جایی نداشته و نه بعنوان دوستان مردم بلکه بند پای مردم محسوب می شوند. و کارشان بطور کلی هدر دادن انرژی هواداران بوده و خود صرفا مدعیان پر گو و بی عمل می باشند در این محافل یک و یا چند نفر خود را هم قد و اندازه لنین دانسته و از موضع مافوق و غیر دموکراتیک و یکطرفه با دیگران رفتار می نمایند و مجموعا از تحولات زمانه؛ دانش روز و تغییرات هیچ درسی نمی گیرند و واقعیت ها تغییری در تفکرات جزمی آنان ایجاد نمی کند. و انسان به این اندیشه فرو می رود که هم اکنون که در قدرت قرار ندارند و اینگونه رفتار می کنند اگر بفرض محال در رأس قدرت قرار بگیرند رفتارشان دیگر قابل تصور نخواهد بود؛ زیرا کسانی که به قدرت می رسند رابطه شان با دیگران بر اساس تأثیر گذاری و تأثیر پذیری و انعطاف می باشد و عموما پس از قدرت گیری رویه خود را به استبداد؛ خودرأیی و دیکتاتوری تغییر می دهند. عمده فعالیت اینان تخاصم با دیگر فرقه ها و دکان ها است زیرا کساد دکان خود را نه از راه پیوند گرفتن با جنبش های اجتماعی بلکه از طریق رقابت با محافل رقیب ارزیابی می کنند. این محافل و فرقه ها هیچکدام نه تنها نماینده جنبش های اجتماعی نیستند بلکه نماینده گی اعتراضات صنفی پراکنده کارگری را نیز در دست ندارند. و در مقطع کنونی نیز هر جریان عمده مبارز را که از قضا بیشترین حساسیت نظام پلیسی - امنیتی متوجه آنان است را با بر چسب های مختلف که عموما ساخته وزارت اطلاعات است منکوب می کنند و بدین لحاظ با این همگامی ها عملا موجبات رضایت حاکمیت ولایت فقیه و دستگاه جهنمی وی را تأمین می کنند.

برخی اساسا ضرورت داشتن سازمان و تشکیلات را منکر می شوند؛ و برای پیروزی خود وعده می دهند که در آینده مثلا کارگران آگاه و اقدام به ایجاد تشکل های خود می کنند؛ حال این تشکل که در وقت موعود ظهور خواهد کرد چه ماهیت و ساختاری دارد مورد بحث نیست؛ از قضا برخی اینان خود را در رأس و پیشتاز مبارزات می دانند و همه مبارزات؛ تشکل ها و سازمان ها و احزاب گذشته را یکسره نفی می کنند و از شکست آنان نیز اظهار شادمانی می کنند و در این شادمانی با حاکمیت های سرکوبگری که برای ایجاد گورستان امن اجتماعی اقدام به قلع و قمع آنان کردند سهیم می شوند (به مباحث و نقد های منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری و جریان لغو کار مزدی مراجعه نمایید)

با مطالعه یکبار و حتی ده بار تمامی دستاوردها؛ نظریات و کتب پیشگامان نمی توان در صف مردم و دوستانش قرار گرفت بلکه فقط و فقط با:

تصمیم قاطع در تغییر وضع عملاً موجود و شرکت عملی در این تغییر و هزینه کردن از هستی خود بدون انتظار پاداش و کسب جایگاه مافوق؛ و تحلیل با استفاده از روش شناسی و درک نظریات عمده و اساسی علمی پیشگامان و تحلیل وضع مشخص مواد موجود بجهت تعیین نقطه مبدأ حرکت؛ درک موانع و گره گاههای اساسی و درک واقعیت در کلیت زنده خود و با استفاده از دانش روز در عرصه های اجتماعی اقتصادی می توان در صف دوستان مردم قرار گرفت.

ما معتقدیم که آموزه های پیشگامان سوسیالیسم امروزه نیز دارای آنچنان پتانسیل و جوشش خلاقانه و منطقی است که با آنها می توان بهترین و جامع ترین تحلیل ها و موضعگیری ها را نسبت به دیگر نظریات موجود؛ بعمل آورد. زیرا نتیجه گیری های کلی و عام آن امروزه تبدیل به علوم در رشته های مختلف شده و تا عدم تغییر پایه ای صف بندی های طبقاتی بقوت خود باقی است. در این راستا نیاز به آشنایی و درک تکامل علوم در شاخه های مختلف که روندی تصاعدی در کلیه رشته ها و عرصه ها دارد و همچنین درک روش شناسی و شناخت شناسی و مفروضات علمی پیشگامان جامعه نوین و انسان محور و اجتماعی می باشد. ما معتقدیم که همچنان بهترین؛ جامعترین تحلیل ها و شناخت ها را که کمترین فاصله را با ذات و ماهیت تحولات اجتماعی و توازن قوای طبقاتی موجود دارد؛ روش شناسی و فلسفه علمی ارائه می دهد. اما نیاز به بازسازی و رویکردی نقادانه و درک و جذب بخش های منطبق با انکشاف و تحولات زمانه و نیز اضافه کردن دانش و علوم خلاق و نو دارد؛ روش برخورد همانند کتب مقدس با کتب کلاسیک و درک عامیانه و نه خلاقانه منجر به موضع گیری و قضاوت های بسیاری از گروههای مدعی منافع طبقه کارگر و در واقع منافع خود می گردد و در تحولات اجتماعی؛ جهت گیری های دقیق و حساس قطب نمای آنان به اشتباه چرخش می کند؛ چون با دانش روز هماهنگ نبوده و بر مبنای پیشفرض های ذهنی تنظیم کرده اند. زاویه نگاه به بخش هایی از کتب کلاسیک که شرایط اجتماعی آن دوران سپری شده می بایست از زاویه تجربیات گذشته مورد بررسی و تحلیل قرار داد. تلاش برای درک واقعیات موجود بر اساس کتب کلاسیک درکی واژگونه و تلاش برای درک شرایط انضمامی از واقعیات زنده موجود و در متن مبارزه و توازن طبقاتی در جامعه ایران و شناخت با روش شناسی و فلسفه علمی؛ و کاربرد و آزمون نظریات و تئوری ها بطور خلاق در عمل می تواند راهنمای صحیحی برای اقدامات و موضع گیری های عملی ما باشد.

در نوشتارهای بعدی تلاش می کنیم با روشی که توضیح داده شد اقدام به تحلیل شرایط و توازن نیروها در مبارزات اجتماعی و طبقاتی جامعه ایران اقدام نماییم.

به پیش برای کسب شاختی علمی و صحیح از واقعیات و توازن نیروهای اجتماعی

به پیش برای اتحاد کامل مبارزین و انقلابیون

سرنگون باد نظام ولایت فقیه و سرمایه داری حامی آن

به پیش برای استقرار دنیایی بهتر: انسان محور؛ ملی - اجتماعی

اتحاد مبارزه برای آزادی